

قرآن و جلوه های عزّت و آزادگی در نهضت امام حسین

<?xml encoding="UTF-8?">

مفهوم «عزّت» در فرهنگ واژه شناسان

واژه «عزّت» و بزرگ منشی در فرهنگ واژه شناسان به معنی عزیز، دوست داشتنی، گرامی، نیرومند، بی نظیر (1)، کمیاب، نایاب، (2) ارجمند، ارجدار، سخت، گران و دشوار، انجام ناشدنی، غیرقابل نفوذ و شکست ناپذیر آمده، (3) و نیز وصف و حالتی است که اگر در دنیای وجود انسان راه یافت و فرد، جامعه و تشکیلاتی به آن گوهر گرانبها و زندگی ساز آراسته گردید، آن حالت اجازه مقهور شدن و تن سپردن به ذلّت و فرومایگی را به او نمی دهد، و وی را در برابر مشکلات، موانع رشد، دشواری های طاقت فرسا، دشمنان ددمنش، فراز و نشیب های تند و سخت و انواع وسوسه ها و دمدمه های ویرانگر و لغزاننده، شکست ناپذیر و بیمه می سازد. اصل این واژه و مفهوم آن از ریشه «عَزَّاز» (زمین سخت و نفوذناپذیر) گرفته شده؛ به همین جهت هنگامی که گفته می شود: «أَرْضٌ عَزَّازٌ»؛ منظور زمین سخت و نفوذناپذیر است، و آن گاه که گفته می شود: «تَعَزَّزَ اللَّحْمُ» منظور این است که: «گوشت، در بازار به گونه ای کمیاب و یا نایاب شده است، که نمی توان به آن دست یافت». (4)

با این بیان شاید بتوان گفت که این واژه در اصل به مفهوم صلابت، و شکست ناپذیری آمده، آن گاه به تناسب ریشه و از باب توسعه در به کارگیری معانی دیگر، به مفهوم عزیز، ارجمند، نایاب، توانا، و حتی تعصب، خودبزرگ پنداری در برابر حق و حق ناپذیری نیز به کار رفته است.

قرآن و کاربرد این واژه

در آیات قرآن نیز واژه «عزّت» و مشتقات آن در این معانی و مفاهیم به کار رفته است:

1- عزیز و ارجمند، در برابر ذلیل و بی ارج و بها:

«فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ» (5)

«پس هنگامی که برادران یوسف بر او وارد شدند، گفتند: هان ای عزیز! ...» (6)

2- سرفراز و پیرصلابت، در برابر فروتن و نرمخو:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ» (7)

«ای کسانی که ایمان آورده اید! هر کس از شما از دین و آیین خویش برگردد به خدا زبانی نمی رساند، چرا که به زودی خدا گروهی را خواهد آورد که آنان را دوست می دارد و آنان نیز او را دوست می دارند؛ با مردم با ایمان و قانونگرا فروتن و نرمخو هستند، و بر کفرگرایان و قانون ستیزان پیرصلابت و سرفراز.»

3- نیرومندتر و پرتوان تر، در برابر ناتوان تر و زبون تر:

«أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا» (8)

«دارایی من از تو افزون تر است و از نظر شمار نفرات نیز از تو پرتوان ترم.»

4- غالب و چیره، در برابر مغلوب و شکست پذیر:

«إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِي نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَكْفُلْنِيهَا وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ» (9)

«این برادر من است. او نود و نه عدد میش دارد، و من تنها یک میش دارم، اما او می گوید: آن را هم به من واگذار کن؛ و در سخنوری بر من چیره شده است.»

5- شکوه و شکست ناپذیری:

«أَيُّتَعُونَ عَنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً» (10)

«... آیا اینان به راستی سرافرازی و پیروزمندی را نزد حق ناپذیران می جویند؟! این پنداری بی اساس است! چرا که پیروزمندی و سرافرازی یکسره از آن خدا و نزد اوست.»

6- سخت و دشوار:

«لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ ...» (11)

«بی تردید برای شما پیامبری از خودتان آمد که بر او گران است شما در رنج و دشواری بیفتید ...»

7- عزیزتر و ارجمندتر:

«قَالَ يَا قَوْمِ ارْهَطِي أَعْرُ عَلَيْكُمْ مِّنَ اللَّهِ ...» (12)

«هان ای قوم من! عشیره کوچک من بر شما از خدا عزیزتر است که فرمان او را پشت سر خویش افکنده و او را از یاد برده اید؟»

8- تعصب و سرکشی و حق ناپذیری:

«بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَ شِقَاقٍ» (13)

«آنان که کفر ورزیدند در سرکشی و ستیزه اند.»

با این بیان، واژه «عزّت» به تناسب مفهوم اصلی اش - که سختی و نفوذ ناپذیری است - گاه در سرکشی و حق ناپذیری نیز به کار رفته است، که در این صورت، به بیان «راغب» با این واژه، گاه ستایش می گردد و گاه نکوهش.

حقیقت عزّت و آزادگی

واژه «عزّت» در فرهنگ قرآن و عترت به مفهوم اوج گرفتن به مرحله توانمندی معنوی و اخلاقی و عظمت روح و توسعه شخصیت و آراستگی به مهر و مدارا و صلابت و شکست ناپذیری روان در برابر باطل و بیداد آمده است. این قدرت شگرف و شکست ناپذیر، در مرحله نخست از ژرفای جان انسان خودساخته سرچشمه می گیرد و پس از سربرآوردن از رویشگاه خویش، به تدریج در کران تا کران اندیشه و عقیده، زبان و قلم، دست و دیده، گفتار و کردار و برنامه ها و هدف ها و روش زندگی او تجلی می یابد و آن گاه به او عظمت و شکوه و معنویت و مهر و مدارا و شکست ناپذیری می بخشد.

کسی که به این ویژگی انسانی و معنوی آراسته شود، از سویی به راستی تجسم اخلاص و پاکی، حق گرایی و حق پذیری، فروتنی و بردباری، صلح جویی و مدارا در ابعاد گوناگون زندگی می شود و در همان حال خود را فراتر از برده منشی و دنباله روی، فراتر از بافتن و شنیدن چاپلوسی ها و ستایش های چندش آور و لقب های پوشالی و پرطمطراق، فراتر از فرمانبرداری های چاکرمنشانه و اهانت آمیز می خواهد. به مرحله ای اوج می گیرد و خود را عزیز می دارد که نه در برابر زر و زور، نفوذ می پذیرد و نه در برابر نیرنگ و

فریب؛ نه بیداد و ناروا را تحمل و نه آن را به دیگران تحمیل می کند و نه می تواند نظاره گر اسارت مردمی در جنگال این آفت های عزّت کش و ذلّت بار باشد و دم فرو بندد.

آری، حقیقت عزّت و آزادگی پذیرش مدیریت خرد و وجدان بر جان و جامعه و رعایت مقررات و حقوق مردم است، نه انبوهی شعر و شعار بدون عمل و فرصت سوز.

امیرمؤمنان عزّت و آزادگی واقعی را تواضع و فروتنی در برابر حق و عدالت می نگرد:

«الْعِزُّ أَنْ تَذَلَ لِلْحَقِّ إِذَا لَزِمَكَ.» (14)

امام صادق علیه السلام فرمودند:

«شَرَفُ الْمُؤْمِنِ قِيَامُهُ بِاللَّيْلِ وَ عِزُّهُ كَفُّ الْأَذَى عَنِ النَّاسِ.» (15)

«شرف انسان در شب زنده داری اوست و کرامت و آزادگی اش در عدالت و دست نگاه داشتن از آزار مردم و رعایت حقوق آنان.»

«الْصَّدْقُ عِزٌّ وَ الْجَهْلُ ذُلٌّ.» (16)

«آراستگی به راستی و درستی، عزّت و آزادگی است و جهالت و نادرستی، ذلّت و خفت است.»

«حُسْنُ خُلُقِ الْمُؤْمِنِ مِنَ التَّوَّاضُعِ، وَ عِزُّهُ تَرْكُ الْقِيلِ وَ الْقَالِ.» (17)

«منش شایسته انسان با ایمان از تواضع و فروتنی اوست و عزّت و آزادگی او، در وانهادن جنجال و هیاهو و زبان و سیاست خشونت بار است.»

قرآن و جلوه های عزّت و آزادگی نهضت امام حسین علیه السلام

گذشت که «عزّت» به مفهوم توانایی، شکست ناپذیری، استقلال، پیروزی، استواری، ریشه داری، سلطه ناپذیری و عدم تحمیل سلطه در میدان های مادی و معنوی و رعایت کرامت خود و دیگران است، و در برابر آن، وابستگی، دنباله روی، تزلزل، بی ریشگی، ذلّت، حقارت، پستی، زبونی، زورمداری، خودکامگی، از خودبیگانگی، فرومایگی و خودباختگی قرار دارد. آن، از ویژگی های انسان مترقی و جامعه باز، شایسته سالار، قانونمدار، مطلوب و راستین اسلامی است، و این یکی، خصلت فرد و نشان جامعه شرک پذیر، شخص پرست، استبدادزده و ستم پذیر است.

... و حسین علیه السلام بزرگ آموزگار این ویژگی پرجاذبه انسانی و اخلاقی و درخشان ترین سمبل این راه

افتخارانگیز است. یکی از هدف های بلند نهضت عزّت طلبانه عاشورا، نفی ذلّت و ذلّت پذیری از سیما و منش فرد و جامعه در بند استبداد اموی، آن گاه عزّت آموزی و عزّت طلبی و نشان دادن راه آزادمندی و آزادگی مطلوب قرآن و پیامبر و بهادادن به کرامت و حقوق انسان در عصرها و نسل هاست، واز این زاویه است که می توان جلوه های عزّت و آزادگی مورد نظر قرآن را در نهضت حسین علیه السلام ویا نمودهای عزّت و آزادمندی عاشورا را در آینه قرآن به نظاره نشست.

هنگامی که به زندگی پر افتخار پیشوای آزادی و نهضت آزادی خواهانه عاشورایش می نگریم، به روشنی در می

یابیم که آن نمونه درخشان عزّت و شکست ناپذیری قرآن، در حرکت فکری و فرهنگی و ذلّت زدای خویش در

تدارک آفرینش عزّت و شکوه برای جامعه و در اندیشه افشاندن بذر سربلندی و سرفرازی در مزرعه خزان زده روزگار خویش و آن گاه شکوفا و بارور ساختن و به گل نشانیدن آن هاست.

آن حضرت موجبات واقعی عزّت و آزادگی را در رنگ و نژاد، زبان و لغت، حسب و نسب، قبیله و عشیره، عامل

جغرافیایی و رفاه مادی، تشکیلات حزبی و وابستگی به قطب های زور و تزویر، موقعیت سیاسی و اجتماعی و

مذهبی و... نمی نگرَد، بلکه به سان قرآن، موجبات عزّت را در بینش و آگاهی ژرف، در ایمان و عشق و رابطه خالصانه و دوستانه با سرچشمه عزّت ها، در اطاعت و فرمانبرداری از او و در توکل و اعتماد بر او می نگرَد، (18) و این یکی از ویژگی ها و ابعاد نهضت استبداد ستیز و آرمانخواهانه آن حضرت است. اینک این شما و این هم نموده های عزّت و و آزادی مورد نظر قرآن در موضع گیری و عملکرد ترجمان عزّت و آزادی:

1- مقاومت منطقی و شکست ناپذیر در برابر بیعت خواهی زورمدارانه دوران تیره و تاریک بنیان گذار سلسله پرفریب و بیدادپیشه اموی، با مرگ معاویه به پایان رسید، و فرزند مغرورش یزید نامه ای به فرماندار مدینه نوشت که از مردم آن سامان، به ویژه از حسین علیه السلام برای او - به عنوان پیشوای اسلام - بیعت بگیرد! در آن نامه دستور داد که: اگر او از بیعت سرباز زد، بی درنگ گردنش را بزن و سرش را به سوی من گسیل دار؛ «إِنْ أَبَى عَلَيَّكَ فَاصْرِبْ عُنْقَهُ وَابْعَثْ إِلَيَّ بِرَأْسِهِ». (19)

فرماندار، پیشوای آزادی را به فرمانداری دعوت کرد و از او خاست تا با یزید به عنوان رهبر امت بیعت کند، اما حسین علیه السلام با منطق و مدارا روشنگری فرمود که: به کف گرفتن قدرت ملی و امکانات جامعه بانهان کاری و بدون حضور مردم نشاید، از این رو بیعت خواستن - آن هم از انسانی همانند من - باید شفاف و در حضور مردم انجام پذیرد، نه نهانی و در پشت درهای بسته؛ بر این باور هنگامی که مردم را برای بیعت فراخواندی، مرا نیز دعوت نما تا دیدگاه خویش را در حضور همگان اعلام دارم؛ «أَيُّهَا الْأَمِيرُ، إِنَّ الْبَيْعَةَ لَا تَكُونُ سِرًّا، وَلَكِنْ إِذَا دَعَوْتُ النَّاسَ عَدَا فَأَدْعُنَا مَعَهُمْ».

«مروان» - که از مهره های کهنه کار رژیم اموی بود و خود عنصری تجاوزکار و نیرنگباز، و در آن نشست حضور داشت - رو به فرماندار کرد که: سخن او را نپذیر، و اگر دست بیعت نمی دهد گردنش را بزن! حسین علیه السلام از آتش افروزی مروان خشمگین شد و ضمن نکوهش سبک زورمدارانه او (20)، رو به فرماندار کرد، و با شهادت و صداقتی وصف ناپذیر، در ترسیم موضع عزّت آفرین و آزادمنشانه اش، خود را فرزند وحی و آموزگار قرآن و ذلت ناپذیر وصف نمود و فرمود:

«أَيُّهَا الْأَمِيرُ! إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ النَّبَوَّةِ، وَ مَعْدِنُ الرِّسَالَةِ، وَ مَخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ، وَ بِنَا فَتَحَ اللَّهُ، وَ بِنَا خَتَمَ اللَّهُ، وَ يَزِيدُ رَجُلٌ فَاسِقٌ، شَارِبُ الْخَمْرِ، قَاتِلُ النَّفْسِ الْمُحَرَّمَةِ، مُعْلِنٌ بِالْفُسْقِ لَيْسَ لَهُ هَذِهِ الْمَنْزِلَةُ، وَ مِثْلِي لِأَيْبَاعٍ بِمِثْلِهِ ...». (21)

«هان ای امیر! تو نیک می دانی که ما، خاندان پیامبر و گنجینه رسالت هستیم؛ خانه ما محل آمد و شد فرشتگان و جایگاه فرود قرآن و رحمت خداست. خدا، اسلام را به وسیله خاندان ما آغاز کرد و سرانجام نیز به وسیله ما جهان گستر خواهد ساخت؛ اما یزید در منش و روش، عنصری است گناه پیشه، می گسار، خونریز، برده و ذلیل هوای دل، که بی هیچ پروایی به جنایت و بیداد دست می زند و مرز مقررات خدا را می شکند و خود را به زشتی و گناه آلوده می سازد؛ از این رو فردی چون من با این ریشه و تبار پرافتخار و خاندان درخشان و سبک و منش عادلانه و بشردوستانه، با عنصر خودکامه و تبهکاری چون یزید - که مدیریت دنیای وجود خود را به کشش های حیوانی سپرده است - دست بیعت نخواهد داد.»

بامداد همان شب، آن حضرت برای آگاهی از روند رخدادها بیرون آمد و بر سر راه خویش، «مروان» را دید. او با زبان تطمیع و تهدید از او بیعت خواست، اما پیشوای آزادی با تلاوت آیه ای از قرآن، به ترسیم جلوه دیگری از ذلّت ناپذیری و مبارزه مسالمت آمیز و عادلانه خویش با قدرت فاسد و استبدادپیشه پرداخت و فرمود:

«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»، وَعَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بُلِّيتِ الْأُمَّةُ بِرَاعٍ مِثْلَ يَزِيدٍ ، وَلَقَدْ سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ : الْخِلَافَةُ مُحَرَّمَةٌ عَلَى آلِ أَبِي سُفْيَانَ ... » (22)

«آن گاه که عنصر آلوده ای به سان یزید، با آن منش زشت و ظالمانه، زمام امور جامعه را به کف گیرد و مردم به زمامداری چون او گرفتار آیند، باید فاتحه اسلام و رشد جامعه را خواند. سپس افزود: من از نیای گران قدرم پیامبر شنیدم که می فرمود: مدیریت و زمامداری جامعه بر خاندان ننگین ابوسفیان، به دلیل تاریک اندیشی و منش ذلت بار و برده ساز آن ها حرام است...»

مروان از استبدادستیزی و آزادی خواهی و بزرگ منشی آن حضرت سخت در خشم شد، واز او جدا گردید.

2- طلوع تازه نماد عزّت و آزادی در دیدار دیگری، «مروان» کوشید تا با سلاح ترغیب و تهدید - که دو وسیله تجربه شده و اثرگذار استبداد برای شکستن بسیاری از اراده ها و مقاومت هاست - او را به سکوت و سازش وادار ساخته و از او به سود یزید بیعت گیرد، که آن خداوندگار عزّت و شکست ناپذیری، تطمیع و تهدید او را به هیچ انگاشت و بامنطق و شکیبی استوار و کوه آسا فرمود:

«إِلَيْكَ عَنِّي فَإِنَّكَ رَجَسٌ، أَنَا مِنْ أَهْلِ بَيْتِ الطَّهَارَةِ الَّذِينَ أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِمْ عَلَى رَسُولِهِ: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا.» (23)

«هان ای مروان! از من دور شو که تو در اندیشه و منش، عنصری ناپاک هستی، و من از خاندانی هستم که خدا در وصف پاکی اندیشه و منش آن، این آیه را فرو فرستاد که: هان ای خاندان پیامبر! خدا می خواهد هر گونه پلیدی را از شما بزدايد و شما را آن گونه که می باید پاک و پاکیزه سازد.» (24)

این گونه آن سمبل عزّت و آزادی، در نخستین گام ها از نهضت ذلت ستیز و آزادی خواهانه و آزادپرورش، از سویی از کتاب عزّت و سرفرازی الهام می گیرد و با رژیم ستم و تحقیر رو به رو می شود، و از دگر سو با بینش و منش محبوب و ماندگارش، به صورت نمونه درخشان عزّت و ثنات آزادی قرآن در چشم انداز عزّت خواهان طلوعی تازه می آغازد.

3- هجرت تاریخ ساز آن حضرت پس از افشاندن بذر ستم ستیزی و شکست ناپذیری بر مزرعه دل ها در مدینه، در ادامه کار، آماده حرکت به سوی خانه خدا می شود و به هجرتی دیگر دست می زند، اما چگونه و چه سان؟ او به سان موسی گام به آن سفر تاریخی و آن هجرت دادجویانه می نهد و با همان واژه ها و جمله ها و نیایشی که آن پیامبر آزادی و نجات بر لب زمزمه می نمود:

«فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» (25)

«پس موسی هراسان و نگران از آن جا بیرون رفت، در حالی که نیایش گرانه می گفت: پروردگارا، مرا از شرارت گروه بیدادگران نجات بخش!» (26)

بدین گونه نشان داد، همان سان که موسی به خاطر یاری ستمدیدگان و برای زدودن استبداد سیاهکار فرعون و آثار خفت آور آن، چشم از آسایش و آرامش می پوشد و آماده به جان خریدن رنج و آوارگی می شود، او نیز به منظور مبارزه با استبداد مخوف اموی و زدودن آثار برده ساز و ذلیل پرور آن، از خانه و حرم پیامبر چشم می پوشد و آماده هجرت و ادامه مبارزه می شود، تا روح عزّت و آزادی و همّت و بالندگی را در کالبد سرد جامعه بدمد و خون عدالت خواهی و شکست ناپذیری را در رگ های آن مردم بلازده و تحقیرشده تزریق کند، و به عصرها و نسل

ها نیز درس آزادی خواهی و عزّت طلبی مورد نظر قرآن و پیامبر را بیاموزد. با این بیان همان سان که موسی و مسیح و محمد صلی الله علیه و آله وسلم نُماد آزادی و شکوه قرآن هستند، حسین علیه السلام نیز جلوه و نُماد جاودانه عزّت و سرفرازی در آینه کتاب خدا می گردد.

4- هدف آزادمنشانه با وسیله و راه و روش درست آن نمونه درخشان عزّت و آزادی پس از تصمیم به هجرت تاریخ ساز خویش، نه از بی راهه، که از شاهراهی که مدینه را به مکه پیوند می داد، حرکت کرد. پاره ای از نیک اندیشان - که از خشونت استبداد آگاه بودند - پیشنهاد کردند که: ای کاش از این شاهراه نمی رفتید؛ چرا که خطر تعقیب دشمن شما را تهدید می کند؛ «لَوْ تَنَكَّبْتُ الطَّرِيقَ الْأَعْظَمَ»؛ اما آن روح بزرگ شهامت و عزّت نپذیرفت و فرمود:

«لَا وَاللَّهِ لَا أَفَارِقُهُ حَتَّى يَقْضِيَ اللَّهُ مَا هُوَ قَاضٍ.» (27)

«نه، به خدا سوگند من شاهراه را رها نمی کنم و به راه های کوهستانی و بی راهه ها پناه نمی برم تا آنچه خدا مقرر فرموده است به آن نایل آیم.» بدین سان تفاوت ژرف بینش و منش آن نُماد سرفرازی و شکوه با دیگر مخالفان استبداد در این مرحله آشکار می گردد؛ چرا که:

یک: آن حضرت پس از دعوت فرماندار اموی، هدفمند و با نرمش و مدارا حضور می یابد، در حالی که مخالفانی چون «عبدالله بن زبیر» نه.

دو: او با صراحت و حکمت موضع عزّت خواهانه و ذلّت ناپذیر خویش را در مرکز قدرت استبداد اعلام می دارد و ماهیت زورمدارانه و منحط حکومت، شیوه فریبکارانه و شرک آلود مدیریت و بی لیاقتی و فرومایگی حاکمان را مشخص می سازد، اما دیگر مخالفان استبداد نه جرأت حضور در فرمانداری را نشان می دهند و نه موضع خود را بیان می کنند، بلکه شبانه و مخفیانه و از بی راهه می گریزند.

سه: آن نُماد عزّت و آزادی نمی پسندد که مبارزه منطقی و خردمندانه و قانونی اش با اداره جامعه به سبک بسته و استبدادی، ذره ای رنگ و بوی مخالفت یاغیان و فراریان را بگیرد، به همین جهت از شاهراه می رود و بر آن است تا در برابر دیدگان مردم باشد و سخنان روشنگر و همّت آفرین اش به گوش ها برسد؛ و بدین وسیله روح مبارزه با باطل و نفی تحمیل خفّت و ذلّت را در مردم می دمد، در حالی که دیگر منتقدان و مخالفان از بی راهه و دور از چشم مردم فرار را بر قرار بر می گزینند.

چهار: آن حضرت نشان می دهد که هدف مقدس و آزادمنشانه را باید با وسایل عزّت مندانه و درست جست، نه از هر بی راهه و روش ناپسند.

پنج: او بر خدا اعتماد می کند و سوگند یاد می کند که شاهراه را رها نمی کند و به راه های کوهستانی و بی راهه ها پناه نمی برد، تا آنچه خدا مقرر فرموده است پیش آورد؛ چرا که در اوج ایمان و عرفان و یقین است.

شش: او حق پذیری و عزّت خواهی و انتخاب درست مردم را - اگر زور و فریب حاکم به آنان اجازه سنجش و مقایسه و آزادی گزینش دهد - باور دارد؛ چرا که به منطق پرجاذبه و منش مترقی و انسانی خویش ایمان دارد و یقین دارد که اگر آزادی اندیشه و بیان و رأی و انتخاب مردم به رسمیت شناخته شود، این گام بلند، بهترین تضمین برای سلامت جامعه از استبداد و فساد و سپرده شدن امانت ملی و دینی مردم به فرهیختگان و برترین هاست و هرچه این حق ابتدایی و انسانی مردم، به هر بهانه و محملی پایمال گردد، زمینه نهانکاری و فساد و

بیداد بیشتر فراهم می شود.

5- هدفمندتر و شکست ناپذیرتر از موسی علیها السلام حسین علیه السلام هنگامی که به آستانه حرم خدا رسید، به تلاوت هدفمند این آیه الهام بخش پرداخت که:

«وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ» (28)

«هنگامی که موسی به سوی شهر مدین روی نهاد، گفت: امید که پروردگار مرا به راه راست راه نماید.» (29) بدین سان آن حضرت با تلاوت این آیه، روشنگری کرد که:

یک: همان گونه که هجرت موسی از شهر و دیار خویش، هدفمند و حکیمانه بود، هجرت او نیز چنان است. موسی برای باز آوردن عزّت و آزادی مردم خویش و رهایی آنان از ذلّت و استبداد فرعون دست به هجرت و پناهندگی به سر زمین دیگر می زند، آن خداوندگار عزّت و آزادی نیز برای نجات و آزادی امت پیامبر از تحقیر و تحمیل استبداد اموی.

دو: نهضت افتخارآفرین و عزّت ساز او، به سان بعثت و حرکت آزادیخواهانه موسی است، و در برابر او رژیم و تشکیلاتی است که در محتوا و روش مدیریت و پایمال ساختن مقررات و حقوق مردم، فرعونی است و ره آوردش نیز چیزی جز خشونت و برده پروری و پایمال ساختن حرمت و کرامت انسان ها نیست، گرچه در قالب مذهب سالاری و به نام خدا و به بهانه جانشینی پیامبر، به آن فجایع دهشتناک دست می یازد. (30)

6- کسی که هرگز تن به ذلّت نداد «عمر» فرزند رشید امیرمؤمنان آورده است که: وقتی برادرم حسین علیه السلام در مدینه از بیعت با استبداد سرباز زد و دلیرانه در برابر تهدید و ارباب قامت برافراشت، من به حضورش شرفیاب شدم و ضمن یادآوری روایتی از برادر و پدرم، گفتم: فدایت گردم! کاش می شد با این گروه بیدادپیشه و خشونت کیش بیعت می کردی!

او در پاسخ فرمود: من از فرجام پرشکوه کار خویش آگاهم، اما به خدای سوگند که هرگز تن به خواری نخواهم داد و با خودکامگی و استبداد سیاه در پایمال ساختن حقوق و آزادی مردم و شکستن مقررات خدا کنار نخواهم آمد ...

«وَاللّٰهُ لَا أُعْطِي الدِّيَّةَ مِنْ نَفْسِي أَبَدًا...» (31)

این گونه باز هم از روح شکست ناپذیر و پرشکوهی خبرداد که در اوج عزّت و آزادی است، و تحمیل ذلّت و حقارت بر او ناممکن است.

7- احیای شیوه آزادمنشانه پیامبر صلیالله علیه و آله حسین علیه السلام نهضت فکری و آزادی خواهانه خود را، نهضت دعوت به کتاب عزّت آفرین خدا و احیای منش آزادی بخش پیامبر مهر و عدل اعلام می دارد، و به مردم بصره نوشت:

«وَأَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ، فَإِنَّ السُّنَّةَ قَدْ أُمِيتَتْ وَ الْبِدْعَةُ قَدْ أَحْيِيَتْ...» (32)

«من اینک شما را به کتاب پرشکوه خدا و سیره آزادمنشانه پیامبر عزّت و سرفرازی فرامی خوانم؛ چرا که جامعه و مردم ما در شرایطی است که دیگر عمل به مقررات عادلانه قرآن و رعایت روش مترقی پیامبر، یکسره از میان رفته و جای آن را شیوه های استبدادی گرفته است ...»

هم چنین در پاسخ نامه های مردم کوفه از جمله نوشت:

« فَلَعُمْرِي مَا الْإِمَامُ إِلَّا الْحَاكِمُ بِالْكِتَابِ ، الْقَائِمُ بِالْقِسْطِ ، الدَّائِنُ بِدِينِ الْحَقِّ ، الْحَابِسُ نَفْسَهُ عَلَى ذَلِكِ لِلَّهِ . » (33)

«به جان خودم سوگند! پیشوای راستین مردم، تنها آن کسی است که بر اساس مقررات قرآن، مدیریت و داوری کند؛ عدل و داد را به راستی برپای دارد، به آیین حق و عدالت عمل کند، و همراه در اندیشه به دست آوردن خشنودی خدا، به سبکی خداپسندانه زندگی کند.»

8- خورشیدی فراراه مردم ظلمت زده امام حسین علیه السلام 27 رجب سال 60 ق از حرم پیامبر به سوی خانه خدا حرکت کرد، و روز سوم شعبان وارد مکه شد، و 125 روز را در آن جا به عبادت و مبارزه با دیو استبداد و روحیه ذلت پذیر جامعه گذراند.

او در مکه دیدارهای بسیاری با مردم به جان آمده و با چهره های مبارز و مخالف استبداد داشت. روزی «ابن عباس» و «ابن زبیر» به دیدار او آمدند، و از او خواستند تا از هجرت به سوی عراق خودداری ورزد و در کنار خانه خدابماند. اما او در برابر پیشنهاد آنان فرمود:

«این دستور را، در حقیقت پیامبر به من داده است؛ چرا که خشنودی خدا و پیامبر و صلاح امت در ستم ناپذیری است.» (34)

پس از آن دو، «عبد الله بن عمر» شرفیاب شد، و از آن حضرت خواست تا با سرکردگان استبداد به گونه ای کنار آید، و بدین وسیله او را از مبارزه بر حذر داشت؛ اما حسین علیه السلام در پاسخ او به سرگذشت درس آموز جامعه های ظلم پذیر و نظام های استبدادی پیشین و فرجام عبرت آموز آن ها و ایستادگی خیرخواهانه و شجاعانه پیامبران در برابر آنان توجه داد و فرمود:

«يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ! أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ مِنْ هَوَانِ الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ تَعَالَى أَنَّ رَأْسَ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا أُهْدِيَ إِلَى بَغْيٍ مِنْ بَغَايَا بَنِي إِسْرَائِيلَ؟! ... إِنَّ اللَّهَ يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ! وَلَا تَدْعُ نَصْرَتِي.» (35)

«آیا ندانسته ای که از خواری و بی مقداری دنیا در پیشگاه خداست که سر بریده «یحیی» را به خاطر ستم ستیزی و ذلت ناپذیری اش به دربار زشت کرداری از بنی اسرائیل به ارمغان بردند؟! ... و با این وصف خدا در کیفر آنان شتاب نورزید، بلکه مهلت هم داد تا شاید به خود آیند و جبران تباهی ها کنند؛ اما هنگامی که به خود نیامدند و در اصلاح ناپذیری پافشاری کردند، با شدت و قدرت، گریبان آنان را گرفت و به عذابی سخت گرفتارشان ساخت! اینک که چنین است پروای خدا را پیشه ساز واز خشم او بترس و از یاری و همراهی ما در مبارزه مسالمت آمیز و خیرخواهانه با بلای تاریک اندیشی و استبداد - برای نجات دین و آزادی و آفرینش عزت و سرفرازی برای این مردم دربند - دست بر مدار.»

بدین سان آن ثُماد عزت و آزادگی انسان، به سان پیام آوران خدا که در ظلمت متراکم و در میان نومیدی و یأس مطلق و در شرایطی که یک ستاره هم در آسمان بشر سوسو نمی زد، برق آسا درخشیدند، در آن فضای رعب و وحشت که دانشمندان و عالمان جامعه نیز به جای احساس مسؤولیت و روشننگری و دمیدن روح عزت و آزادگی و مقاومت در جامعه و برافروختن مشعل مبارزه با استبداد و اختناق، (36) برخی تن به ذلت و تحقیر سپرده و سکوت پیشه ساخته، برخی سر بر آستان استبدادگران ساییده و چهره کریه آنان را با تحریف آیات و روایات بزرگ می کردند و برخی نیز از سرخیرخواهی پیشنهاد سکوت و سازش می دادند، به ناگاه به سان برقی درخشید و همانند خورشیدی فراراه مردم در بند به نورافشانی پرداخت و خروشید که:

«هان ای مردم! من برای شما در مبارزه با این شرایط برده ساز و ذلیل پرور، نمونه والگو هستم، از چه ایستاده اید و ذلت و تحقیر را می پذیرید؟ به پا خیزید.»
«... وَ لَكُمْ فِيْ اُسُوَّةٍ» (37)

9- اصلاح جامعه و نظام آن از روابط زورمدارانه و حقیرپرور پیشوای آزادی، نهضت خود را نهضت اصلاح طلبانه عنوان داد و روشنگری فرمود که در اندیشه اصلاح تمام عیار جامعه و حکومت از راه فکر و فرهنگ و آگاهی بخشی و عزت آفرینی و مسالمت است.

او در اندیشه اصلاح اندیشه و منش مردم تحقیر شده، سرکوب گردیده و در بند خشونت و بیداد حاکم بود، و می خواست به آنان بفهماند که آنان انسان و دارای حقوق و کرامت و عزت هستند و باید بر سرنوشت خویش حاکم، و با صاحبان زر و زور دارای حقوق و آزادی و فرصت ها و امکانات برابر باشند، و خدا و قرآن و پیامبر عزت آفرین او اجازه نمی دهند که آنان ذلت و تحقیر و سرکوب و بهره وری ابزاری از دین را به هیچ بهانه ای بپذیرند. از سوی دیگر، آن ترجمان شکوه و سرفرازی بر آن بود تا مدیریت و حکومت را - که عنوان خلافت و اسلام را یدک می کشید، اما در ماهیت و روش اداره جامعه و شرایط حاکمان و مدیران و رفتار با مردم، به استبداد و اختناق دهشتناک درغلتیده بود - اصلاح ساختاری کند و آن را به اندیشه امانت و امانتداری از سوی خدا و مردم، بر آمدن قدرت بر اساس مقررات خدا و با خواست و رضایت مردم، نظارت پذیری و نقدطلبی و محاسبه جویی و قانونگرایی و بشردوستی - که سبک و روش پیامبر و امیرمؤمنان بود - بر گرداند و با این اصلاح اساسی و معماری اجتماعی و مهندسی سیاسی، روح عزت و آزادگی را در مردم بدمد و شکست ناپذیری و شکوه از دست رفته را به جامعه باز گرداند.

او در وصیت نامه روشنگرش این آرزو و آرمان را این گونه به قلم آورد و به برادرش سپرد تا برای عصرها و نسل ها روشنگر راه باشد، که نمی توان از حسین علیه السلام و آزادگی و استبدادستیزی او دم زد، اما در سیاست و مدیریت به سبک نظارت ناپذیر و نهان کارانه و استبدادی و خشونت بار یزید پافشاری کرد و خواری و اختناق را بر مردم تحمیل و سایه هراس و وحشت را بر آگاهان و آزادی خواهان حاکم کرد:
«وَإِنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطَرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا ، وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي؛ أُرِيدُ أَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ، وَأَسِيرُ بِسِيَرَةِ جَدِّي وَأَبِي.» (38)

«من نه به انگیزه خودبزرگ بینی و حق ناپذیری بیرون می روم، و نه طغیان گری و آشوب طلبی؛ نه برای افشاندن بذرتباهی حرکت می کنم، و نه به منظور ظلم؛ بلکه تنها انگیزه ام، سامان دادن حرکت فکری و فرهنگی و جنبش اصلاحی و انسانی و خیرخواهانه و مسالمت آمیز برای اصلاح امور جامعه و اُمت نیای گران قدرم پیامبر است. من می خواهم حکومت را به حق و عدالت دعوت کنم و از شیوه های ظالمانه هشدار دهم، و همگان را به سبک و سیره متری و سرشار از عدل و داد نیای گران قدر و پدر ارجمندم فراخوانم و بر آن سبک رفتار کنم.»

10- پافشاری دلیرانه بر شایسته سالاری و بیعت و انتخاب آزاد به هنگام تصمیم پیشوای آزادی برای حرکت به سوی عراق، «محمد حنفیه» به حضور آن حضرت شرفیاب گردید و از خشونت مرزنشناس رژیم حاکم سخن گفت و از او تقاضا کرد که جان گرامی خویش را بیشتر به خطر نیفکند، اما آن نُماد آزادگی و جوانمردی ضمن احترام به پیشنهاد خیرخواهانه او، جلوه دیگری از صلابت و شکست ناپذیری را در تاریخ آفرید و فرمود:

«یا آخی! وَ اللّٰهُ لَوْ لَمْ یَكُنْ فِی الدُّنْیَا مَلَجَاً وَ لَا مَأْوٰی لَمَّا بَايَعْتُ یَزِیدَ بَنَ مُعَاوِیَةَ.» (39)

«برادر عزیز! اگر در کران تا کران گیتی پناهگاه و نقطه امنی برایم پیدا نشود، و دست خشونت و ترور همه جا برسد، و حق زندگی و امنیت مرا پایمال سازد، باز هم با استبداد بیعت نخواهم کرد.»

11- نفی امان ها و امان نامه ها هنگامی که تصمیم گرفت تا از کنار خانه خدا به سوی عراق حرکت کند، شماری از چهره های مخالف استبداد، یکی پس از دیگری به حضورش شرفیاب شده، و از او تقاضا کردند که از رفتن منصرف شود. جالب است که همه آنان، قیام انسانی و عزّت خواهانه او را برای جامعه، حیاتی و سرنوشت ساز می نگرستند، اما با خیرخواهی و دور اندیشی، دلیل مخالفت خود با آن نهضت روشن گر و تاریخ ساز را تزلزل و نا استواری و بی وفایی مردم کوفه از یک سو، و نقدناپذیری و خشونت بی مهار حکومت از سوی دیگر عنوان می کردند.

آنان به ظاهر درست هم می دیدند؛ چراکه استبداد اموی فراتر از یک دهه سلطه مطلقه و سیاه خویش بر مردم، به ویژه دوستان آل علی علیه السلام، به گونه ای دهشتناک آزادی خواهان را گردن زد، شکم ها را سفره کرد، دانشمندان و روشنفکران را تنها برای دگراندیشی از نخل ها آویزان کرد، و حق طلبان را زنده به گور ساخت و دخمه ها و دهلیزهای مرگ و بساط شکنجه های ددمنشانه را گسترش داد و نیز از عالم نمایان و روایتگران و قاضیان سوداگر و عمله های ظلم و دین و آیین مردم به صورت ابزاری بهره جست تا روح جرأت و شهامت و عزّت و آزادی و حق گوئی و حق طلبی و نقد قدرت را در مردم نابود کند؛ به همین جهت بود که آنان با رفتن «مسلم» به کوفه، هزار هزار دست بیعت به سفیر عزّت و آزادی دادند، اما با آمدن «عبید» و اعلام حکومت نظامی و تشدید شرارت و خشونت، فرار را بر پایمردی و وفا ترجیح دادند؛ چرا که به بیان «بشر بن غالب» - که از جامعه شناسان و روان شناسان روزگارش بود و حسین علیه السلام دیدگاه دقیق و هوشمندانه او را تصدیق کرد - «دل ها و قلب های مردم، خواهان حسین علیه السلام است و راه و رسم عادلانه و آزادمنشانه او را می جوید، اما شمشیرها با استبداد اموی است!»؛ «خَلَفْتُ الْقُلُوبَ مَعَكَ وَالسُّیُوفَ مَعَ بَنی اُمَیَّه!»

اما پرسش اساسی این بود که، پس باید چه کسی این شیوه ددمنشانه را - که به نام دین خدای عزّت بخش و پیامبر عدالت بر مردم تحمیل شده بود - شجاعانه و بیدارگر مورد نقد و چون و چرا و نفی و انکار قرار داده و بانیان و عاملان بیدادپیشه و ابلیس منش آن را به باد نکوهش و نفرین بگیرد و معرفی کند، و آن گاه با روشنگری و دهش فکری و اخلاقی و عملی، روح عزّت و آزادی و شجاعت را در کالبد مرده و ذلّت زده و دنباله رو جامعه بدمد و به حکم قرآن با شیطان فریب و استبداد مبارزه کند؟ (40)

به هر حال، از چهره های سرشناسی که به پیشوای آزادی پیشنهاد انصراف از حرکت به سوی عراق دادند، «عبدالله»، فرزند جعفر طیار و همسر بانوی دانش و شهامت زینب علیهاالسلام بود. او پس از حرکت کاروان آزادی، نامه ای از مکه به حسین علیه السلام نوشت و به وسیله پسرانش به سوی آن حضرت فرستاد، و خاطر نشان ساخت که از خشونت عنان گسیخته استبداد بر جان او بیمناک است، چرا که نهاد قدرت به گونه ای بی بنیاد و سطحی است که هیچ نقد و چون و چرا و خیرخواهی و دعوت به حق و هشدار از قانون شکنی را بر نمی تابد و با آن، به عنوان خروج بر اسلام، به بدترین شکل ممکن برخورد می کند.

آن گاه بی درنگ با تلاش بسیار، از برخی سران استبداد، امان نامه ای برای بازگشت آن حضرت به مکه گرفت و یکی از مهره های حکومت را نیز با آن فرستاد تا بتواند آن بزرگمنش را به انصراف از ادامه راه قانع سازد. اما

پیشوای آزادی پاسخی قانع کننده به او داد و در پاسخ امان نامه «عمرو بن سعید» استاندار و ریاست مراسم حج - که گویی خود سرکرده تروریست های اعزامی یزید برای ترور حسین علیه السلام بود - چنین نوشت:

«... وَقَدْ دَعَوْتُ إِلَى الْإِيمَانِ وَ الْبِرِّ وَالصَّلَةِ، فَخَيَّرَ الْأَمَانِ أَمَانُ اللَّهِ ...» (41)

«... برای من امان نامه فرستاده ای و در آن، وعده نیکی و سازش و مسالمت داده ای، اما به باور من بهترین امان و امان نامه از آن خداست و کسی که در زندگی این جهان از او حساب نبرد، در آن جهان از امان او بهره ور نخواهد شد؛ به همین جهت از بارگاه او توفیق پروا و ترس از عظمت او را داریم تا در سرای آخرت به امنیت او نایل آییم ...»

بدین سان جلوه زیبای دیگری از عزّت و آزادگی در نهضت آزادی خواهانه عاشورا رقم خورد، چرا که آن نماد کرامت انسان، جز به امان و امان نامه خدا از راه پروا پیشگی و آزادمنشی و عمل به مقررات او نیندیشید و جز از ذات بی همتای او نهرا سید.

12- تندیس صراحت و صداقت از جلوه های عزّت و آزادگی بی نظیر حسین علیه السلام روش آزادمنشانه و تفکرانگیز او در یارگیری برای نهضت، از آغاز تا لحظه شهادت است.

رهبران حرکت ها و جنبش ها، همواره می کوشند تا با انواع وعده ها و شعر و شعارها و ابزارهای شرافتمندانه و ... سربازگیری کنند و بر شمار طرفداران خویش بیفزایند و اگر بتوانند هر گز اجازه نمی دهند، به ویژه در هنگامه خطر، یکی از آنان ببرد و برود، و او را به دادگاه صحرایی و انقلابی می فرستند، اما شگفتا از پیشوای آزادی که جز روشننگری و دعوت و مردم داری و بزرگ منشی کاری نکرد و نه تنها کسی از آشنا و بیگانه را به همراهی خویش در فشار مذهبی، اخلاقی، سیاسی و نظامی قرار نداد که بارها و بارها آنان را در گزینش راه، آزاد نهاد و در مراحل گوناگون نهضت به آنان فرمود: اگر بخواهند، می توانند بروند و او مسؤولیت بیعت را نیز از دوش آنان بر می دارد! برای نمونه:

یک: حضرت هنگام حرکت به سوی عراق، چنین نوشت: از حسین بن علی، به سوی «بنی هاشم»؛ اما بعد، به هوش باشید که هر یک از شما در این برنامه اصلاح طلبانه به همراه من باشد، به شرف شهادت مفتخر خواهد گردید...؛ «مَنْ لِحَقِّ بِي مِنْكُمْ أُسْتُشْهِدَ ...»

بدین وسیله بستگان و نزدیکان را در همراهی یا نیامدن، آزاد گذاشت.

دو: هنگامی که خبر شهادت سفیر آن حضرت در راه عراق به وی رسید، ضمن سخنانی صریح و شفاف فرمود:

یاران راه! خبری بسیار دردانگیز به ما رسیده، و آن عبارت است از خبر شهادت «مسلم»، «هانی» و «عبدالله». در کوفه، شرایط، دگرگونی نامطلوبی یافته و دوستداران ما ناخواسته از یاری ما گسسته اند، و اینک هر کدام از شما بخواهد بازگردد، آزاد است و از سوی ما هیچ مانع و ادای حقی بر عهده او نیست:

«... فَمَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ الْإِنْصِرَافَ فَلْيَنْصِرِفْ، لَيْسَ عَلَيْهِ مِنَّْا ذِمَّةٌ.» (42)

سه: شب عاشورا نیز با صراحت و صداقتی عجیب از فردا و فرجام کار، خبر داد و ضمن حق شناسی از یاران، با آزادمنشی شگفتی، مسؤولیت بیعت را از گردن ها برداشت و از آنان خواست تا بروند:

«... وَ هَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا وَلْيَأْخُذْ كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِبَيْدِ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، وَ تَفَرَّقُوا فِي سَوَادِ هَذَا اللَّيْلِ وَ ذُرُونِي وَ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ فَإِنَّهُمْ لَا يُرِيدُونَ غَيْرِي ...»

«واقعیت این است که من، نه یارانی پر مهرتر و بهتر از یاران خویش می شناسم، و نه خاندانی برتر و شایسته

کردارتر از خاندان سرفراز خویش سراغ دارم؛ خدا به همه شما پاداش نیک ارزانی دارد. راستی که شما شایسته عمل کردید و حق و عدالت را نیک یاری دادید و خوش درخشیدید! اینک شب فرارسیده، و تاریکی آن، همه جا سایه گسترده است؛ بر خیزید و از این پوشش مناسب بهره جوید، و آن را مرکبی راهوار سازید، و هر کدام از شما، دست یکی از مردان خاندان مرا گرفته، و در این سیاهی شب به سوی شهر و دیار خویش بروید. از این جا پراکنده گردید، و مرا با این بیدادگران تنها بگذارید؛ چرا که آنان تنها مرا می خواهند و رأی و بیعت مرا؛ در پی من هستند، و نه دیگری؛ با من سر کار زار دارند، و نه با کس دیگر؛ پس مرا تنها بگذارید و بروید! و آن گاه بار دیگر همه را دعا کرد.» (43)

آیا نمونه ای از چنین صراحت و صداقت و جلوه ای از چنین آزادی و شکست ناپذیری را در میان رهبران جنبش ها و انقلاب ها می توان سراغ گرفت؟!

13- قلب تپنده عزّت و آزادی او به راستی قلب تپنده آزادی و شکست ناپذیری بود و به همین جهت همواره پیروز و سرفراز؛ چرا که در اندیشه ارزش ها و جهان ماندگار و جاودانه بود، نه فناپذیر و زودگذر، به همین دلیل آن ها را به بهای این ها مبادله نکرد.

هنگامی که راه او به سوی کوفه به فرماندهی «حُرّ» بسته شد و پس از گفت و شنودی، به او هشدار داده شد که اگر پافشاری کند و آغازگر جنگ باشد، کشته خواهد شد، با قلبی هدفدار و شکست ناپذیر فرمود:

«لَيْسَ شَأْنِي شَأْنُ مَنْ يَخَافُ الْمَوْتَ، مَا أَهْوَنَ الْمَوْتِ عَلَى سَبِيلِ نَيْلِ الْعِزِّ وَإِحْيَاءِ الْحَقِّ؛ لَيْسَ الْمَوْتُ فِي سَبِيلِ الْعِزِّ إِلَّا حَيَاةٌ خَالِدَةٌ، وَلَيْسَتِ الْحَيَاةُ مَعَ الدُّلِّ إِلَّا الْمَوْتُ الَّذِي لَا حَيَاةَ مَعَهُ. أَفَبِالْمَوْتِ تُخَوِّفُنِي؟ هَيْهَاتَ، طَاشَ سَهْمُكَ، وَخَابَ ظَنُّكَ. لَسْتُ أَخَافُ الْمَوْتَ، إِنَّ نَفْسِي لَأَكْبَرُ مِنْ ذَلِكَ، وَهَمَّتِي لَأَعْلَى مِنْ أَنْ أَحْمِلَ الصِّيمَ خَوْفًا مِنَ الْمَوْتِ، وَ هَلْ تَقْدُرُونَ عَلَى أَكْثَرِ مَنْ قَتَلْتُمْ؟ مَرْحَبًا بِالْقَتْلِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَلَكِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَى هَذَا مَجْدِي وَمَخْوَ عِزِّي وَ شَرَفِي، فَإِذَا لَا أُبَالِي بِالْقَتْلِ.» (44)

«من کسی نیستم که از مرگ بهراسد و چنین چیزی هرگز در شأن من و نهضت آزادی خواهانه من نیست. راستی مرگ پرافتخار برای آفرینش عزّت و سربلندی و در راه زنده ساختن حق و عدالت چه قدر ناچیز و آسان است؛ چراکه مرگ در راه عزّت و سرفرازی جز زندگی جاودانه نیست و زندگی ذلّت بار نیز جز مرگ چیز دیگری نیست. آیا مرا از مرگ می ترسانی؟ راستی که تیرت به خطا رفت و پندارت تباه گردید؛ چرا که من کسی نیستم که از مرگ انتخابی و حکیمانه بهراسم. سبک و منش من پرشکوه تر و همت و مردانگی ام پر فرازتر از آن است که از ترس مرگ، ذلّت و بیداد را بپذیرم! راستی آیا شما بر چیزی فراتر از کشتن جسم من توانایی دارید؟ درود خدای بر کشته شدن در راه او، اما بدانید که شما ناتوان تر از آن هستید که روح شکست ناپذیر و شرافت والای مرا نابود سازید، بنا بر این چه باک از کشته شدن در راه عدالت و آزادی.»

14- منش شکوهبار آن حضرت به راستی نمونه عزّت خواهی و آزادمنشی است و با شهامتی وصف ناپذیر، مردم را به اندیشه و منش زندگی ساز خویش فرامی خواند و با به هیچ انگاشتن شیوه های استبداد و اختناق، بر مبارزه با آن پای می فشارد و در سخن روشنگرش در قانون گریزی و آزادی ستیزی و کرامت شکنی مدیریت بسته و استبدادی، به پیشقراولان سپاه آن، فرمودند:

«... فَأَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ وَابْنُ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ نَفْسِي مَعَ أَنْفُسِكُمْ وَ أَهْلِي مَعَ أَهْلِكُمْ وَ لَكُمْ فِيَّ أُسْوَةٌ ...»

«هان ای مردم! اگر به پیمانی که با من بسته اید وفادار بمانید، به نیک بختی و سرفرازی اوج گرفته اید؛ چرا که من حسین هستم، فرزند فاطمه علیهاالسلام دخت سرفراز پیامبر و پسر علی علیه السلام. در راه عدالت و آزادی و آفرینش عزّت و شکوه برای جامعه استبدادزده و بلادیده، من با شما و پیشاپیش شما هستم و خاندانم به همراه خاندان شما، و برای شما در موضع گیری و منش من الگو و سرمشق زیبا و پر جاذبه ای برای گزینش راه شایسته زندگی است.»

15- من برای آفرینش عزّت دین و امت سزاوارترم آن حضرت آموزگار راستین آزادی و آزادمنشی بود و برای بازگرداندن عزّت و کرامت پایمال شده امت و زنده کردن هدف ها و آرمان های دین خدا و نجات و رستگاری مردم دربند، به روشنگری و مبارزه برخاست و خود در خطر ها و آمادگی برای پرداخت هزینه گران نجات دین و جامعه از طاعون استبداد، از همه پیشگام تر بود؛ درست بر خلاف رهبران دنیا که قدرت و امکانات و فرصت ها و امتیازات و مدیریت و آسایش را برای خود و خودی ها می خواهند و رنج و دنباله روی را برای دیگران. او در سخن و عملی جاودانه در ترسیم بخشی از انگیزه ها و هدف های نهضت عزت طلبانه خویش، به سپاه «حُرّ» چنین گفت:

«أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَجِلًّا لِحَرَامِ اللَّهِ، نَاكِثًا عَهْدَهُ، مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ، يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ فَلَمْ يُغَيِّرْ عَلَيْهِ بِفِعْلٍ وَلَا قَوْلٍ؛ كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَذْحِلَهُ. أَلَا وَ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَدْ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ، وَ تَرَكُوا طَاعَةَ الرَّحْمَانِ، وَ أَظْهَرُوا الْفُسَادَ، وَ عَطَلُوا الْحُدُودَ، وَ اسْتَأْثَرُوا بِالْفِئِيءِ، وَ أَنَا أَوَّلِي مَنْ قَامَ بِنُصْرَةِ دِينِ اللَّهِ، وَ إِعْزَازِ شَرْعِهِ، وَ الْجَهَادِ فِي سَبِيلِهِ لِيَتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا ...» (46)

«هان ای مردم! پیامبر فرمود: هر کس پیشوای زورمدار و خودکامه ای را ببیند که مقررات خدا را نادیده می گیرد، مرزهای آن را می شکند، پیمان خدا را زیر پا می نهد و با روش مدیریت و مردمداری و قانونگرایی و معنویت من مخالفت می ورزد و به مردم ستم می کند و حقوق و آزادی آنان را پایمال می سازد، و آن گاه به نقد و نفی بیداد او بر نخیزد، بر خداست که او را با همان استبدادپیشه در دوزخ همنشین سازد. هان! اینک بدانید که استبدادگران اموی مسلک فرمانبرداری شیطان را برگزیده و اطاعت خدا را کنار نهاده اند؛ تبهکاری را آشکار ساخته و مقررات خدا را تعطیل کرده و حقوق خدا و مردم را بر اساس هوا و هوس به انحصار خویش درآورده اند، و من شایسته ترین کسی هستم که باید برای یاری دین خدا و آفرینش عزّت آن و جهاد در راه حق و عدالت به منظور برتری آن بپا خیزم.» (47)

16- هدف و روش آزادمنشانه با اقدام بهنگام پس از بسته شدن راه بر کاروان حسین علیه السلام به وسیله پیشقراولان سپاه استبداد، آن حضرت در میان یاران راه به پا خاست، و پس از ستایش خدا و گرامی داشت پیامبر، این گونه جلوه درخشان دیگری از عزّت و سرفرازی را در برابر عصرها و نسل ها به یادگار نهاد:

«إِنَّهُ قَدْ نَزَلَ بِنَا مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ تَرَوْنَ، وَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَنَكَّرَتْ وَتَغَيَّرَتْ... أَلَا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يَعْمَلُ بِهِ؟ وَإِلَى الْبَاطِلِ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ؟ لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَائِهِ مُحِقًّا، فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً، وَالْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرْمًا.» (48)

«هان ای یاران راه! حوادث و رخدادهایی بر ما فرود آمده است که می نگرید. اینک، روزگار ما دگرگونی ناپسندی یافته و ضمن روکردن زشتی ها و خودکامگی ها، زیبایی های انسانی از جامعه رخت بر بسته و نیکی ها پشت

کرده و روند تاریخ در مسیری نامطلوب در جریان است. از فضیلت ها و کرامت ها، جز اندکی، به سان قطره هایی که به هنگام ریخته شدن آب در اطراف جام می ماند، بیشتر باقی نمانده، و مردم در یک زندگی ننگین و فاجعه باری بسان یک مزرعه یا بوستان آفت زده گرفتار آمده اند! آیا نمی بینید به حق و عدالت عمل نمی کنند و از باطل و بیداد روی نمی گردانند؟ شایسته است که مردم باایمان از چنین محیط زورمدارانه و شرایط بسته و ننگینی به ملاقات پروردگار خود بشتابند؟! من مرگ را - در چنین شرایطی - جز سعادت نمی بینم؛ و زندگی با این ستمگران را ملال انگیز و جانفرسا می دانم!»

بدین سان، پیشوای آزادی در این سخن جاودانه و موضع گیری عزّت ساز خود، به دو اصل اساسی رهنمون گردید: یک: نخست، هدف از شهادت راستین و آگاهانه را بیان فرمود، که برپا داشتن حق و عدالت و سرنگون ساختن باطل و بیداد و دگرگون ساختن شیوه ها، سیاست ها، هدف ها، آرمان ها و اصلاح بنیادی جامعه در پرتو درایت و ژرف نگری و قانون مداری است، تا مردم به عزّت و آزادی برسند و بر سرنوشت خود حاکم گردند. دو: افزون بر آن، هنگامه مناسب و اقدام به موقع و به جای کار را نشان داد، و روشن ساخت که هنگامه شهادت وقتی است که حق و عدالت پایمال می شود، و فریب و بیداد، بایستن راه های گفت و شنود منطقی و روزه های خردورزی و اصلاح پذیری، باقانون شکنی و خشونت، میدان دار می شود؛ آری، آن گاه است که مرگ هدفدار برای توحیدگرایان آزاده و اصلاح گران فضیلت خواه، نیک بختی و زندگی با تبهکاران رنج آور است.

17- این نامه در خور پاسخ نیست پس از فرود حسین علیه السلام در کربلا و گزارش آن به وسیله «حُرّ» به «عبید»، او نامه ای به این مضمون برای پیشوای آزادی نوشت:

«هان ای حسین! فرودت در کربلا به من گزارش شد، امیرمؤمنان! یزید به من نوشته است که سر بر بالش نهم و سیر نخورم تا تو را به دیدار خدای لطیف بفرستم، و یا به حکم من و او گردن نهی و دست تسلیم بالا ببری!»
هنگامی که نامه آن عنصر حقیر و خودکامه به دست آن نُماد جاودانه درایت و آزادی رسید و آن را خواند، به دور افکند و فرمود:

«لَا أَفْلَحَ قَوْمٌ اسْتَرَوْا مَرْضَاةَ الْمَخْلُوقِ بِسَخَطِ الْخَالِقِ.»

«گروهی که خشنودی مخلوقی ناتوان را به بهای ناخشنودی و خشم خدای توانا خریدند، رستگار و سربلند نخواهند شد.»

نامه رسان جواب نامه را طلبید، که آن پیکره صلابت و عزّت فرمود:

«مَالُهُ عِنْدِي جَوَابٌ، لِإِئْتَهُ قَدْ حَقَّتْ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ.»

«این نامه در خور پاسخ نیست؛ چرا که بر نویسنده اش - به خاطر زورمداری و قانون شکنی - عذاب خدا بایسته است.» (49)

18- من و پذیرش خواری؟ حسین علیه السلام روز عاشورا به پاخواست و در برابر سپاه اختناق، با رساترین ندای خویش به روشنگری و خیرخواهی پرداخت و ریشه و تبار پر افتخار خود را برشمرد و دلیل سیاهکاری های آنان را پرسید که:

«فَبِمَ تَسْتَحِلُّونَ دَمِي وَ أَبِي الدَّائِدُ عَنِ الْحَوْضِ غَدًا يَذُودُ عَنْهُ رَجَالًا كَمَا يُذَادُ الْبَعِيرُ الصَّادِرُ عَنِ الْمَاءِ ؛ وَ لِوَاءِ الْحَمْدِ فِي يَدِ أَبِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟»

«پس چگونه و به کدامین جرم و به چه گناهی ریختن خون مرا روا می شمارید؟ به چه مجوزی برای کشتن من همدست و همداستان شده اید؟ و چگونه با فرزندان اسلام و پیامبر این گونه رفتار می کنید؟»
ستون فقرات سپاه ساکت بود، اما مهره های پلید آن، که از افشاندن شدن بذر بیداری و آزادی بر دل ها بر خود می لرزیدند، به منظور شعله ور ساختن آتش جنگ تجاوزکارانه و دمیدن بر کوره تعصب و دنباله روی، فریاد کشیدند:

«قَدْ عَلِمْنَا ذَلِكْ كُلَّهُ، وَنَحْنُ غَيْرُ تَارِكِيكَ حَتَّى تَذُوقَ الْمَوْتَ عَطْشًا!» (50)

«همه آنچه را که گفتمی می دانیم، اما تو را رها نخواهیم ساخت، تا یا دست بیعت به امیر امت بدهی و یا از تشنگی جان به جان آفرین تسلیم داری!»

این جا بود که آن نُماد عزّت حق و حق طلبان تاریخ خروشید:

«لَا وَ اَللّٰهِ لَا يُعْطِيهِمْ بِیَدِیْ اِعْطَاءَ الدَّلِيلِ وَ لَا اَفْرِ فِرَارَ الْعَبِيدِ، عِبَادًا لِلّٰهِ! وَ اِنِّیْ عُدْتُ بِرَبِّیْ وَ رَبِّكُمْ اَنْ تَرْجُمُوْا (51) وَ اَعُوْذُ بِرَبِّیْ وَ رَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا یُؤْمِنُ بِیَوْمِ الْحِسَابِ.» (52)

«نه! به خدای سوگند نه دست ذلّت به دست استبدادگران خواهم نهاد و نه به سان بردگان و برده صفتان ترسو از میدان عزّت و افتخار خواهم گریخت؛ بندگان خدا! من به پروردگار خود و شما پناه می برم از این که سنگباران کنید. و من از شرارت هر حق ناپذیری - که به روز حساب ایمان نمی آورد و به خاطر هوای دل خویش به هر فریب وزشتی دست می یازد - به پروردگار خود و پروردگار شما پناه می برم.» (53)
راستی تمسک به این آیات - که منطق موسی و توحیدگرای آل فرعون است - اتفاقی است یا حکیمانه و هدفدار و حساب شده، کدام یک؟

19- درخشان ترین جلوه شکوه و شکست ناپذیری پس از پافشاری سپاه استبداد بر ادامه جنگ و جنون، آن حضرت بر مرکب پیامبر نشست و در برابر آنان قرار گرفت. پیش از هرچیز آنان را به سکوت و شنیدن سخنانش فراخواند و آن جا را به دانشگاه آگاهی و آزادی تبدیل ساخت و با شیواترین و رساترین و حماسی ترین بیان به روشنگری پرداخت:

«تَبَّأَ لَكُمْ اَیُّهَا الْجَمَاعَةُ! وَ تَرَحَّأَ، حِیْنَ اسْتَصْرَحْتُمُوْنَا وَاِلَهِیْنَ فَاصْرَحْنَاكُمْ مُّوَجِّفِیْنَ، سَلَلْتُمْ عَلَیْنَا سَیْفًا فِیْ اَیْمَانِكُمْ، وَحَشَشْتُمْ عَلَیْنَا نَارًا اِفْتَدَحْنَاهَا عَلٰی عَدُوِّنَا وَ عَدُوِّكُمْ، اَصْبَحْتُمْ اَوْلِیَاءَ لْاَعْدَائِكُمْ عَلٰی اَوْلِیَائِكُمْ، وَیَدًا عَلَیْهِمْ، بِغَیْرِ عَدْلِ اَفْشَوْهُ فِیکُمْ، وَلَا اَمَلٍ اَصْبَحَ لَكُمْ فِیْهِمْ ...»

«هان ای گروه دنباله رو! مرگتان باد و ذلّت و اندوه قرین تان. آیا شما پس از این که با شور و شوق فراوان دست یاری طلبی به روی ما گشودید، آن گاه که ما به دادخواهی شما پاسخ مثبت داده و بی درنگ و با احساس انسانی به سوی شما شتافته و به یاریتان برخاستیم، اینک شمشیرهای آخته ای را - که برای دفاع از برنامه های آزادی خواهانه ما به دست گرفته بودید - ضدّ ما به کار گرفتید؟ آیا کمر به کشتن ما بستید، و آتش ستم سوزی را که ما بر ضدّ دشمنان خشونت کیش و سیاه کار مشترک مان برافروخته بودیم، بر ضدّ ما شعله ور ساختید؟! در نتیجه به حمایت دشمنان تان، و به زیان دوستان و پیشوایان تان برخاستید؟ آن هم بی آن که این دشمن خیره سر، عدل و دادی در جامعه شما حاکم ساخته باشد و بی آن که هیچ امید به آینده بهتر یا نیکی و شایستگی برایتان در اندیشه و عملکرد آنان به چشم بخورد؟ وای بر شما! آیا شما سزاوار بلا نیستید؟ که از ما روی برتافته و از یاری ما - که برای عدالت و آزادی به پاخاسته و از مرزهای دین خدا و حقوق و امنیت پایمال شده عصرها و نسل ها دفاع

می کنیم - سر باز زدید و با واپسگراترین و ستمکارترین های روزگار همراه شدید؟ آیا نیک اندیشیده اید که چه می خواهید و چرا با ما سر جنگ دارید؟»

یکی از فرماندهان سپاه استبداد گفت:

«أَنْزِلْ عَلَيَّ حُكْمَ بَنِي عَمَّك!»

«دستور امیر این است که باید به فرمان حکومت گردن گزاری و به مشروعیت آن رأی دهی، و گر نه تو را رها نخواهیم ساخت!»

آن قلّه پرفراز و تسخیرناپذیر فرزانی و کرامت، هنگامی که در برابر منطق و درایت و خیرخواهی و مهر و مسالمت و مدارای خویش، باز هم آن پاسخ زورمدارانه را شنید، شیرآسا خروشید:

«أَلَا وَ إِنَّ الدَّعِيَّ بْنَ الدَّعِيِّ قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ: بَيْنَ السَّلَّةِ وَالذَّلَّةِ ، وَ هَيْهَاتَ مِنَّا الذَّلَّةُ ، يَا بَنِي اللَّهِ لَنَا ذَلِكَ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ حُجُورٌ طَابَتْ، وَ طَهْرَتْ، وَ أُتُوْفَ حَمِيَّةً، وَ نَفُوسٌ أُبْيِيَّةٌ مِنْ أَنْ تُؤْثِرَ طَاعَةُ اللَّيْثَامِ عَلَى مِصَارِعِ الْكِرَامِ. أَلَا وَ إِنِّي زَاحِفٌ بِهَذِهِ الْأُسْرَةِ مَعَ قَلَّةٍ الْعَدَدِ ، وَ خِذْلَانِ النَّاصِرِ.» (54)

«هان ای عصرها و نسل ها! به هوش که این فرومایه فرزند فرومایه، اینک مرا میان دو راه و دو انتخاب قرار داده است: بر سر دو راهی ذلت پذیری و تسلیم خفت بار در برابر فرومایگان و واپسگرایان حاکم، و یامرگ پرافتخار و باعزت و سرفرازی با پایبندی به آرمان ها! و چه قدر دور است از ما که خواری را برگزینیم! خدا و پیامبرش و ایمان آوردگان و روشنفرکان و دامن های پاک و رگ و ریشه های پاکیزه و مغزهای روشن اندیش و جان های ستم ستیز و باشرافت نمی پذیرند که ما فرمانبرداری فرومایگان و پایمال گران حقوق و امنیت و آزادی مردم را بر شهادتگاه رادمردان و آزادمنشان مقدّم بداریم! از این رو به هوش باشید که من با همین خاندان و با این یاران به شمار اندک و با وجود پشت به حقّ و عدالت نمودن پیمان شکنان، راه خویش را برگزیده و برای دفاع از حق، به یاری خدا مقاوم و شکست ناپذیر آماده ام.»

این سان امید پوچ و شقاوت بار رژیم اموی را برای همیشه به باد داد، و نه تنها زورمداری و تحمیل ذلت را نپذیرفت، که مارک ننگ و خفت را بر پیشانی همه استبدادگران قرون و اعصار نواخت و حسرت تسلیم شدن و دست بیعت سپردن را بر دل های سیاه و پلیدشان نهاد و این درس بزرگ را به همه آموخت که در برابر شیفتگان قدرت چگونه باید ایستاد و نه گفت.

گفتنی است که آن نماد عزّت و افتخار تاریخ بشر، روشن می سازد که به چند دلیل تن به ذلت و بیعت خواهی زورمدارانه نخواهد داد و مرگ باعزت و آزادی را برخواهد گزید:

یک: به دلیل ایمان ژرف به خدای عزیز و عزّت بخش که ذلت پذیری را بر بندگان نمی پذیرد؛ همین گونه پیامبر و یکتاپرستان راستین؛

دو: افزون بر این، آن خانه و خاندان پاک و آن خردها و جان های پرشرافت که حسین علیه السلام در کنار آنان تربیت یافت و شکوفا شد، به او شیر عزّت و آزادی و بینش و منش شکست ناپذیری و عزّت داده اند، نه ذلت پذیری و تحمل تحقیر و زورمداری؛ «يَا بَنِي اللَّهِ لَنَا ذَلِكَ وَ رَسُولُهُ ...» (55)

آن گاه آن پیکره ایمان و اخلاص پس از هشدار دلسوزانه، این گونه و با این آیات روشنگر سخنان گهربار خویش را پایان داد:

«... فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَ شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَ لَا تَنْظُرُونَ، (56) إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَ رَبِّكُمْ، مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (57) ... وَأَنْتَ رَبُّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ

آیا تلاوت این آیات که بیانگر مبارزه نوح و هود و پدر توحیدگرایان و عزّت طلبان، ابراهیم در برابر سردمداران شرک و استبداد و حقارت است، نمایشگر این حقیقت نیست که عاشورا و پیشوای آزادی، نُماد فضیلت و آزادی و شکست ناپذیری و عدالت خواهی همه پیامبران است و طرف مقابل، جرثومه و نماینده استبدادگران آزادی کش تاریخ بشر؟ و آیا این نُمود عزّت و شکست ناپذیری قرآن در رویداد عاشورا و یا نُمود عزّت و شکست ناپذیری عاشورا در قرآن نیست؟

20- من شیوه استبدادی را برای اداره جامعه نخواهم پذیرفت یاران فداکار حسین علیه السلام بخشی از روز عاشورا را با سپاه استبداد به صورت تن به تن و یا گروهی مبارزه کرده و برخی سر بر بستر شهادت نهاده بودند، که دشمن بر فشار خویش افزود، اما آن حضرت حماسه ای دیگر آفرید و فرمود:

«أَشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى الْيَهُودِ إِذْ جَعَلُوا لَهُ وَلَدًا ... وَأَشْتَدَّ غَضَبُهُ عَلَى قَوْمٍ اتَّفَقَتْ كَلِمَتُهُمْ عَلَى قَتْلِ ابْنِ بَنْتِ نَبِيِّهِمْ . أَمَا وَاللَّهِ لَا أُجِيبُهُمْ إِلَى شَيْءٍ مِمَّا يُرِيدُونَ حَتَّى أَلْقَى اللَّهَ وَ أَنَا مُخَضَّبٌ بِدَمِي.» (59)

«خشم خدا بر یهود آن گاه شدّت یافت که برای خدای یکتا فرزند تراشیدند، و بر این پندار موهوم خویش پای فشردند، و خشم خدا بر مسیحیان آن گاه سخت گردید، که به جای توحیدگرایی، به سه گانه پرستی گرایش یافتند و ذات بی همتای خدا را سومین خدا خواندند! و خشم خدا بر مجوسیان آن گاه شدّت گرفت که به جای خدا، خورشید و ماه را پرستیدند، و خشم خدا بر این استبدادگران تاریک اندیش و خشونت طلب آن گاه سخت شد که با ادعای اسلام خواهی و ندای تکبیر و تهلّیل بر ریختن خون پسر دخت سرفراز پیامبرشان همدست و همدستان شدند! هان! به هوش باشید! به خدای سوگند من به ذره ای از خواسته های ظالمانه و زورگویانه آنان جواب مثبت نخواهم داد، و در برابر ستم، شکست ناپذیر و عزّتمند خواهم ایستاد تا در حالی که در دفاع از حقوق مردم خویش به خون رنگین شده باشم به دیدار خدایم نایل آیم. آری، به خدای سوگند استبداد و ذلّت را برای خود و مردم نخواهم پذیرفت.»

21- شهادتگاه عزّت و آزادی هنگامی که دشمن ددمنش در پیکار نابرابر با آن تجسم آزادی و پایمردی عاجز ماند و «شمر» به سرکردگی گروهی میان او و سراپرده اش جدایی افکند و سنگر گرفت تا او را ناگزیر به تسلیم سازد، آن حضرت ندا در داد:

«وَيَحْكُمُ يَا شَيْعَةَ آلِ أَبِي سُفْيَانَ! إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ وَ كُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ فَكُونُوا أَخْرَارًا فِي دُنْيَاكُمْ هَذِهِ وَارْجِعُوا إِلَى أَحْسَابِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ عَرَبًا كَمَا تَزْعُمُونَ.» (60)

«هان ای دنباله روهای دودمان بیدادپیشه ابوسفیان! اگر از دین و آیین بهره ای ندارید و از محاسبه روز رستاخیز نمی ترسید، پس در دنیای خویش اندکی آزادمرد باشید؛ و اگر از آن هم بی بهره اید، اگر خود را از امت عرب می پندارید به ریشه و تبار خویش باز گردید، و جوانمردی و غیرت عربی را پاس دارید.»

بدین سان از شهادتگاه الهام بخش خویش، به گونه ای ندای آزادی و نمود شکست ناپذیری را طنین انداز و جلوه گر ساخت که تاریک اندیش ترین و خشونت کیش ترین مهره سپاه استبداد نیز ناگزیر به پذیرش و تصدیق آن گردید.

22- ندای آزادی و شکست ناپذیری از فراز نیزه ها حسین علیه السلام نه تنها در زندگی و نهضت و منطق و منش خویش تا لحظه شهادت ثَماد شکست ناپذیری و ترجمان آزادی و در اندیشه آفرینش عزّت و صلابت برای انسان و نفی ذلّت و حقارت در هر شکل و نام و فرمی بود، بلکه آن حضرت سرِ سرفرازش را نیز بر فراز نیزه ها و کاخ بیداد یزید همواره و همیشه به همراه قرآن و آیات ستم ستیز آن، به چشمه سار جوشان عزّت و پرچم همواره در اهتزاز آزادی و عزّت طلبی انسان تبدیل ساخت و نشان داد که با کشته شدنش، نهضت آزادی خواهانه او از جوشش و موج باز نمی ایستد و شهادتگاه و مزار عطر آگین و عاشورا واربعین و نام و یاد و خاطره های او نیز برای مردم شورانگیز و سازنده و برای ظالمان و خودکامگان و دشمنان آزادی و حقوق بشر هراس انگیز و خطرناک است، چرا که او با شاهکاری که آفرید، دیگر یک فرد نیست تا با کشتن او چراغ راه مردم آزادی خواه خاموش شود؛ نه، بلکه آن حضرت راهی را گشود و حرکتی را آغازید و طرحی را افکند که به یک جریان ماندگار و یک فرهنگ و مکتب آزادی خواهی و عزّت طلبی برای بشر تبدیل شد؛ به همین جهت هم استبدادگران قرون و اعصار از مزار او نیز می هراسند و بارها برای ویران کردن و بی رونق ساختن و تحریف روح نهضت او و یا بهره وری ابزاری از نام شورانگیز او، دست به تخریب و شقاوت می زنند و یابرای آن ثَماد شکوه و شکست ناپذیری، رقیب می تراشند.

راستی چرا سرِ سرفراز او بر فراز نی به تلاوت این آیات پرداخت: (61)

«أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا» (62)

«آیا چنین پنداشتی که تنها "اصحاب کهف" و "رقیم" از نشانه های شگفت انگیز قدرت بی کران ما بودند؟ هنگامی را به یاد آور که آن جوانان حق طلب و آزادی خواه به آن غار پناه بردند، و گفتند: پروردگارا، از سوی خود رحمت و بخشایشی به ما ارزانی دار، و برای ما راه نجات و هدایتی در کارمان فراهم آور ...»

آیا تلاوت این آیات، نشانگر این حقیقت نیست که رژیم اموی در پرده مذهب سالاری و ادعای جانشینی پیامبر، چنان شرک و ظلم و کیش شخصیت و اختناق را حاکم ساخته بود که دیگر جایی برای آزادی و عدالت و سرفرازی و عزّت و طرفداران آن ها نبود و آنان باید به سان «اصحاب کهف» از خشونت و شرارت دژخیمان استبداد به کوه ها و دشت ها و غارها پناه برند و طرحی دیگر برای نجات و آزادی بیفکنند؟

راستی چرا آن سرِ سرفراز و موج انگیز در مرکز قدرت و در کاخ استبداد، این آیه را تلاوت کرد:

«وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ» (63)

«کسانی که ستم کردند به زودی خواهند دانست که به چه بازگشتگاهی باز خواهند گشت.»

آیا جز این است که به ستم ستیزی نهضت خویش پای می فشارد و امید می دهد که پیروزی از آن منش و روش آن ترجمان عزّت و آزادی و رهروان راستین راه اوست؟

بدین سان می نگریم که پیشوای آزادی از آغاز نهضت عزّت خواهانه و ستم ستیزش تا روز عاشورا و پس از آن با سرِ سرفرازش به همراه کاروان اسیران آزادی بخش و ذلّت ستیز در کوفه و شام و تلاوت آیات قرآن به مناسبت های گوناگون، از سویی از روح شکست ناپذیر قرآن و فروفرستنده آن - که سرچشمه عزّت ها و قدرت هاست -

یاری می جوید و به او اعتماد می کند و از دگرسو به همراه آن به سوی هدف بلند و آرمان خدایی خویش گام می سپارد و با تمسک همواره به آن نشان می دهد که کار سترگ او که در حقیقت کاری قرآنی و نبوی و علوی است، از قرآن سرچشمه گرفته و گام به گام بر شاهراه آن پیش رفته، و تنها به هدف آفرینش و پیاده کردن مقررات قرآن و تأمین حقوق و کرامت بندگان او اندیشیده است. (64)

دانشمندان در نگرش به راز صعود و سقوط جامعه ها، برترین و پایدارترین سرمایه جنبش ها را احساس عزّت و شخصیت و استقلال اندیشه و ابتکار عنوان می کنند، و می دانیم که استبداد سیاهکار اموی، گوهر کمیاب احساس عزّت و آزادی و شجاعت و ابتکار را در جامعه کشت و از آن مردم زنده و بالنده، (65) به تدریج گورستانی سرد و خاموش پدید آورد!

کار ذلّت پذیری و واپسگرایی و فقدان آزادی اندیشه و بیان مردم، به جایی رسید که به هر انحصارگر و زورمداری - که خود را جانشین خدا و پیامبر عنوان می داد و منتقد و مخالف خود را مارک کفر و ارتداد و خیانت می زد - تسلیم می شدند و به خواست او، اطاعت از وی و عمالش را واجب، نقد او را حرام، و همکاری و وفای به بیعت او را لازم پنداشته و او را «اولوا الأمر» و صاحب اختیار مال و جان و ناموس و وطن و دین مردم می خواندند! نهاد قدرت خود را فراتر از قانون می پنداشت و هر آنچه را می خواست، دیکته می کرد و مردم در بند نه تنها دم بر نمی آوردند که ناگزیر، استقبال هم می کردند و به تمام مظاهر خودسری و زورگویی و اسارت و تحقیر، آفرین هم می گفتند.

یکی از سرایندگان آن زمان در وصف سرطان مرگبار دنباله روی و خفت پذیری جامعه از استبداد چنین می سراید:

«فَإِنْ تَأْتُوا بِرَمْلَةٍ أَوْ بَهْتِدِ نُبَايَعُهَا أَمِيرَةً مُؤْمِنِينَ!»

«اگر از زنان و کنیزکان کاخ اموی، به سان "رمله" یا "هند" را هم نامزد رهبری و خلافت کنند، ما مردم دربند از فرط ذلّت پذیری و سرکوب شدگی با آنان بیعت می کنیم!» (66)

اما نهضت شکست ناپذیر و زندگی ساز عاشورا به مردم ذلّت زده و تحقیر شده و مقهور خشونت و استبداد، جرأت بخشید تا خود را انسان و صاحب حرمت و کرامت بنگرند، خود را به سان حاکمان و مدیران جامعه دارای حقوق و آزادی و امنیت بخواهند، قدرت و حکومت را برخاسته از خواست خدا و نظارت پذیر و تضمین گر حقوق مردم بطلبند، و به خود جسارت و شهامت اندیشه و مقایسه و سنجش و گزینش و نفی آزادانه بدهند.

کار سترگ و عزّت آفرین حسین علیه السلام و عاشورا این بود که آن شخصیت عزّت خواه و آن منش آزادی طلب و آن روح و اندیشه استقلال جوی پرورده قرآن و پیامبر را با روشنگری فکری و دهش عقیدتی و شورانگیزی و حماسه سازی و الگودهی عینی و عملی خود و خاندان و شاگردان و یارانش زنده و بالنده و پرتراوت ساخت.

«فَأَنَا الْحُسَيْنُ، نَفْسِي مَعَ أَنْفُسِكُمْ وَ أَهْلِي مَعَ أَهْلِكُمْ وَ لَكُمْ فِيَّ أُسْوَةٌ ...» (67)

پس از نهضت عزّت ساز عاشورا و رسیدن پیام شکست ناپذیری و صلابت آن بر جای جای قلمرو اسلام و اثرگذاری معجزه آسای آن در زدایش نکبت و حقارت و ترس و ستم پذیری، و دمیده شدن روح شهامت و آزادی در کالبد جامعه و تزریق خون شرف و کرامت در رگ ها، در وصف دگرگونی مطلوب و مترقی دل ها و اندیشه ها بر ضدّ استبداد و اختناق، همان شاعر آزادمنش، که پیش از عاشورا از ذلّت پذیری و حقارت مردم آن گونه در نهان می نالید، این بار بلند و آشکارا چنین سرود:

«حَسْبُنَا الْعَظِيمُ حَتَّى لَوْ شَرَبْنَا دِمَاءَ بَنِي أُمِّيَّةٍ مَا رَوَيْنَا!»

«گستره دل های ما به اندازه ای از خشم و کینه استبدادگران اموی مسلک انباشته است، که اگر خون پلید آنان را هم بیاشامیم سیراب نخواهیم شد!» (68)

اگر پس از مبارزه آزادمنشانه امام حسین علیه السلام و شهادت انتخابی و حماسه ساز او و خاندان و یاران

عزّت‌مند و شکست‌ناپذیرش می‌بینیم به تدریج لب‌ها گشوده و زبان‌ها باز و چهره‌ها و استعدادها ظاهر شده و مردم منش متری و مردم نواز و عادلانه آل علی علیه السلام را زندگی ساز و احیاگر اسلام و قرآن وصف می‌کنند و خود آنان را به عنوان سمبل آزادی و آزادی و بشردوستی می‌ستایند و تاعرش بالا می‌برند و در برابر آن، استبداد و اختناق و خشونت و فساد اموی و مهره‌ها و دژخیم‌های پلید آن را به باد نفی و نکوهش و لعنت و نفرین می‌گیرند و با شورش‌ها و قیام‌های پیاپی آنان را به دوزخ می‌فرستند، همه این‌ها پرتوی از شعله عزّت‌آفرین و ذلّت‌ستیز عاشورا است.

اگر در راه کربلا، سخن شورآفرین جوان دانشمند امام حسین علیه السلام، روح آزادمنشان را می‌نوازد که جان پدر! با این موضع حق طلبانه، چه باک از مرگ پر عزّت و افتخار انگیز؟ «يَا أَبَتِ إِذْنُ لَا تُبَالِي بِالْمَوْتِ» (69) و روز عاشورا با این بینش و منطق شکست‌ناپذیر، دلیرانه در برابر بیداد قامت بر می‌افرازد: به خدای سوگند نباید این فرومایه و فرزند فرومایه بر مردم ما حکم براند ... «وَاللّٰهُ لَا يَخْخُمُ فِينَا ابْنُ الدَّعْيِ ...» (70) و دیدگاه و منطق یادگار ارجمند امام مجتبی علیه السلام در پاسخ پرسش پیشوای آزادی از مرگ آزادمنشانه، سند شکوه و افتخار می‌گردد که از غسل مصفاً شیرین‌تر و دلنشین‌تر است؛ «أَخْلَى مِنَ الْغَسْلِ!» (71) و اگر در آستانه عاشورا آن موضع‌گیری بی‌همتای سردار عاشورا و برادرانش را در برابر امان و امان‌نامه «شمر» می‌نگریم که دست‌های خیانت‌بارت بریده باد! و ننگ و نفرین بر امان‌نامه ات ای دشمن خدا! آیا از ما می‌خواهی که برادر و سالارمان حسین علیه السلام، فرزند ارجمند فاطمه علیها السلام را رها سازیم و سر بر آستان لعنت‌شدگان بساییم و ننگ و عار فرمانبرداری آن خودکامگان انحصارگر و سیاه‌کار را بپذیرا شویم؟ «تَبَّتْ يَدَاكَ وَ لَعْنٌ مَا جِئْتَ بِهِ مِنْ أَمَانِكَ يَا عَدُوَّ اللَّهِ...» (72) همه این جلوه‌های عزّت و صلابت و درایت، پرتوی از تابش روح ستم‌ستیز و عزّت‌آفرین حسین علیه السلام و عاشورای او بر دل‌هاست.

نیز اگر پس از بسته شدن راه بر کاروان حسین علیه السلام، و واکنش آن حضرت که ضمن روشنگری دلیرانه ای فرمود: در چنین شرایط ظالمانه ای مرگ را جز سعادت نمی‌بیند؛ و زندگی با ستمگران خشونت‌کیش را ملال انگیز و جانفرسا می‌داند! «فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً، وَالْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرْمَاءً»، هر کدام از خاندان و یارانش در برابر سهمگین‌ترین فشار و ددمنشی استبداد، ضمن پاسخ‌های لبریز از صفا و وفا، یکصدا با صلابت و قوّت قلب به پا می‌خیزند و پافشاری می‌کنند که: نه، حسین جان! تو را رها نخواهیم ساخت! زشت باد چهره زندگی پس از تو! «لَا أَرَانَا اللَّهَ ذَلِكَ أَبَدًا... لَا وَاللّٰهِ لَأَنْفَارُكَ أَبَدًا حَتَّى نَقِيكَ بِأَسْيَافِنَا وَ نَقْتُلُ بَيْنَ يَدَيْكَ ...» (73) این موضع شکوه‌بار، پرتوی از تابش روح سترگ حسین علیه السلام بر جان‌های حق‌طلب و ارواح کمال‌جوی آنان است. اگر در گرماگرم آن نهضت ذلّت‌ستیز، شهادت و شکست‌ناپذیری سفیر آزادی را می‌نگریم که در برابر امان‌نامه استبداد، ندای آزادی سر می‌دهد که:

«أَقْسَمْتُ لَا أُقْتَلُ إِلَّا حُرّاً وَإِنْ رَأَيْتُ الْمَوْتَ شَيْئاً نُكْرَأُ ...» (74)

«سوگند یاد کرده‌ام که جز به آزادی خواهی سر بر بستر شهادت نگذارم.»

اگر میزبان دلیرش، «هانی» و نیز «قیس صیداوی»، آن‌نامه رسان درایت‌مند و شجاع و نیز زن آزاده ای چون «طوعه» را می‌نگریم، که خانه گلین خود را به سنگر آزادی و پناهگاه «مسلم» تبدیل می‌سازد، (75) و اگر پس از روز سترگ عاشورا و پس از طنین افکن شدن ندای آزادی خواهی حسین علیه السلام بر بام گیتی در آن روزگار وحشت و ترور، قیام شجاعانه «عبدالله بن عقیف‌ها» در مسجد و مجلس دژخیم‌کوفه و ندای عزّت‌خواهانه دختر آزاده او را می‌نگریم؛ اگر صدای اعتراض زنان دگران‌دیش و مخالف استبداد، نظیر زن «خولی» و «نوار» خواهر

«کعب» - از فرماندهان سپاه استبداد - و همانندهای او در خانه ها و کوچه ها ضدّ جنگ و جنون سرداران دین فروش اموی به گوش می رسد و حتی درون خانه هایشان بر آنان ناامن می شود، اگر نهضت شجاعانه تّوابعین، قیام دلیرانه مختار، انقلاب مدینه، قیام «ابن زبیر» در مکه و شورش «نجده حنفي» در «یمامه» یکی پس از دیگری زبانه می کشد؛ اگر فریاد یحیی بن حکم ها، زید بن ارقم ها، جوان حق جوی شامی، سفیر آزادمنش رومی، عالم نواندیش مذهبی یهود در مجلس یزید و خروش زنان و دختران بزرگ و آزاده مدینه، نظیر «أم سلمه»، زینب دختر آزاده عقیل و دیگر زنان و مردان استبدادستیز مدینه و جای جای قلمرو اسلام، به آسمان بر می خیزد، همه و همه پرتوی از خورشید ظلمت سوز و عزّت آفرین حسین علیه السلام و عاشورای اوست.

بالاخر از همه این ها، اگر امام سجّاد علیه السلام، زینب علیهاالسلام، فاطمه، أمّ کلثوم، سکینه، رقیه و دیگر خواهران و دختران دانشمند و عدالت خواه حسین علیه السلام توانستند با به دوش کشیدن داغ لاله ها، با فرصت سازی و مدیریت و شجاعت خویش همه جا را به دانشگاه عزّت و آزادی تبدیل ساخته و از کنار شهادتگاه پیشوای آزادی تا دروازه کوفه، کاخ «عبید»، منزلگاه های میان کوفه و شام تا کاخ دمشق و خرابه شام و در هر کوی و برزن، رعدآسا و ظلمت سوز و شعله افکن، شوری دیگر برپا کنند و شعوری تازه بر انگیزند و دنیا را پر صدا سازند، و حتی سراپرده اموی را نیز به اعتراض و شورش ضدّ استبداد برانگیزند، همه این ها از جلوه های عزّت و شکست ناپذیری عاشورا و ثمره دمیده شدن روح همّت و شهامت بر کالبدها و تزریق خون کرامت بر رگ های مردم بلازده، و مساعد ساختن شرایط و فضا برای تنفس و روشننگری و تحول مطلوب است.

به راستی آیا مدینه، مکه و کوفه، آن سه مرکز بزرگ آن روز جهان اسلام، و شام - که قلمرو استبداد اموی بود و نیروی تاریک اندیش و خشن آن که به سیاهکاران اموی امکان آن فجایع را می داد (76) - پیش از هجرت تاریخ ساز و مبارزه سترگ و شهادت عزّت طلبانه حسین علیه السلام، به سان پس از آن بود؟ آیا پیش از عاشورا و در آن فضای پر اختناق و آکنده از تملق و بت سازی و ظالم پروری - که آگاهان و خیرخواهان جامعه دهانشان دوخته و قلم هایشان شکسته، و اوباش و سگ های هار استبداد همه جا بی مهار و رها می لولیدند - ممکن بود امام سجّاد آن خطبه روشننگر و رسواساز را در جهت نجات مردم و تزلزل ارکان استبداد، در مکه یا مدینه و کوفه ایراد کند؟

آیا کسی می توانست در تالار استانداری کوفه و در برابر «عبید»، آن دژخیم سیاه رو و یا در کاخ یزید بر سبک استبدادی حاکم و رایج اعتراض کند و آن را نقد نماید؟

اگر این گونه بود، چرا کوفه، مکه، مدینه، شام و دیگر شهرها پیش از عاشورا، در برابر آن فجایع دهشتناک خاموش و مرده بود؟ چرا ندای اعتراض و پایداری و شهامت از هیچ جا بر نمی خاست و دعوت به حق و هشدار از بیداد و خشونت و ددمنشی و داغ و درفش و زنده به گور ساختن آزادیخواهان و دریدن حلقوم حق طلبان و بنیاد و گسترش دخمه های مرگ و شکنجه و به یک کلام تبدیل سیره و سیستم عادلانه و آزادمنشانه و بشردوستانه پیامبر و علی علیه السلام به یک مذهب سالاری خشن و هراس انگیز و منحط و عقب مانده، جز از خاندان علی علیه السلام و برخی رهروان راه آنان، از جایی شنیده نمی شد؟ و چرا پس از جاباز کردن پیام عاشورا در دل ها بود که نمایندگان مردم مدینه و برخی شهرهای دیگر پس از دیداری از شام و ملاقات با خلیفه و شکایت از اعمال خشونت کیش او، وقتی به شهرهای خود باز گشتند، تازه فریاد اعتراضشان مردم را شوراند که ای وای! ما از نزد رهبر و خلیفه بیدادگر و پلیدی می آییم که همه مقررات خدا را شکسته و حقوق مردم را پایمال می سازد؟

کار سترگ و معجزه آسای حسین علیه السلام

نکته ظریف تر و باریک تر این که، چرا «زینب» با آن شکوه و شهادت و دریادلی، شب عاشورا با احساس خطر جدّی به جان پیشوای آزادی، آن گونه بی قرار می شود، (77) اما پس از عاشورا با این وصف که در بند اسارت است و زیر برق شمشیرهای دژخیمان سیاه رو، با درایت و شهادتی وصف ناپذیر در پاسخ فریبکاری و دجالگری «عبید»، پاسخ اهانت و تحریف او را می دهد:

«... إِنَّمَا يَفْتَضِحُ الْفَاسِقُ وَ يَكْذِبُ الْفَاجِرُ وَ هُوَ غَيْرُنَا.»

«تنها انسان نماهای خودکامه و پلیدکارند که رسوا می شوند و عناصر بداندیش و بدکردارند که دروغ می بافند، و فاسق و فاجر، دیگران هستند که حقوق و آزادی و حق حاکمیت مردم بر سرنوشت خویش را بازیچه می سازند، نه ما خاندان رسالت که همراه پرچمدار و مدافع و رعایتگر حقوق مردم هستیم.»

در پاسخ پرسش فریبکارانه او که گفت: «دیدی خدا با برادرت، حسین و خاندانت چه کرد؟»

این سان عارفانه و حماسه ساز روشنگری کرد:

«ما رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا... فَأَنْظُرْ لِمَنْ الْفَلَحُ يَوْمَئِذٍ، هَبْلَتَكَ أُمُّكَ يَا بَنَ مَرْجَانَهُ!»

«من جز نیکی و سرفرازی چیزی ندیدم! خدای فرزانه از آنان، دفاع از حق و عدالت و حمایت از آزادی و حقوق

پایمال شده مردم را خواسته بود، که آنان فرمان حق را با جان پذیرا شدند، و در این راه به سوی شهادتگاه پرافتخار خود شتافتند و با سرفرازی سر بر بستر شهادت نهادند، و به زودی خدای توانا تو و آنان را در دادگاهی گرد آورده و رویارویی آغاز خواهد شد و آن گاه خواهی دید که در برابر دادگاهی که داورش خداست، رستگاری و پیروزی از آن کیست؛ آزادی خواهان و حق طلبان؛ یا بانیان اختناق و پاسداران ظلمت! مادرت در مرگت گریه کند! هان ای پسر مرجانه! چه می گویی؟ تو می پنداری پیروز شده ای؟!»

نیز با منطق و بیانی روشنگر و کوبنده در کاخ استبداد، شیرآسا بر یزید می خروشد:

«فَكَيْدَ كَيْدِكَ، وَاسْعَ سَعْيِكَ، وَ نَاصِبَ جُهْدِكَ، فَوَ اللَّهُ لَا تَمَحْوُونَ ذِكْرَنَا، وَ لَا تُمِيتُ وَحْيَنَا، وَ لَا تُدْرِكُ أَمَدَنَا، وَ لَا تَرْحُصُ عَنَّا عَازَهَا، وَ هَلْ رَأَيْكَ إِلَّا فَنَدًا، وَ أَيَّامُكَ إِلَّا عَدَدًا، وَ جَمْعُكَ إِلَّا بَدَدًا ؟ يَوْمَ يُنَادِي الْمُنَادُ: أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ.»

«تو ای یزید! هر فریب و نیرنگی داری ضد ما به کار گیر، و هر اقدام و تلاشی که می توانی دریغ مدار و به آن دست بزن، اما سوگند به خدای پیروزمند که نخواهی توانست نام بلند و پرشکوه دودمان ما را از میان برداری و نه نور روشنگر وحی و فرهنگ خداپسندانه و انسان دوستانه ما را خاموش سازی؛ و نه می توانی به جلال و شکوه دست یابی و نه موفق خواهی شد تا لکه ننگ و عار این ستم و بیدادی را که به آن دست یازیده ای از دامان و پیشانی خود و رژیم پویشالی و هراس انگیزت بشویی واز پرونده زندگی رسوایت بزدايي! آگاه باش که رأی و دیدگاه تو سخت سست و بی اعتبار است و روزگار میدان داری و فرصت تاخت و تازت بسیار اندک، و دار و دسته گفتارمنش ات رو به پریشانی و پراکندگی است. دور نیست روزی که نداگری ندا سر دهد که: هان ای مردم! به هوش باشید که لعنت و نفرین خدا بر گروه تاریک اندیشان و دژخیمان بیداد پیشه ای است که حقوق و آزادی انسان هارا پایمال می سازند.»

به جای بی قراری و گله از روزگار، با آرامشی شگرف به ستایش و سپاس خدا می پردازد:

«فَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، الَّذِي خَتَمَ لَأَوَّلِنَا بِالسَّعَادَةِ وَ الْمَغْفِرَةِ وَ لِآخِرِنَا بِالشَّهَادَةِ وَ الرَّحْمَةِ... وَ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعَمَ الْوَكِيلُ.»

«باز هم خدای بی همتا را ستایش می کنم که آغاز کار ما را به نیک بختی و آموزش، و فرجام کارمان را به شهادت

پرافتخار و مهر و رحمت بی کران خویش رقم زد؛ و از بارگاه او می خواهم که پاداش شهیدان پاکباخته و عدالت خواه ما را کامل تر کند و بر اجر و مزدشان بیفزاید و ما را بازماندگان شایسته و حق شناس آنان سازد که او پرمهرترین مهربانان است و ذات بی همتای او ما را بسنده است و نیکو حمایتگر و کارسازی است.»
در قالب پرسشی اندیشاننده، عدل دروغین اموی مسلک ها را به باد نکوهش می گیرد و دلیرانه از رهبرشان می پرسد:

«أَمِنْ الْعَدْلِ يَا بَنَ الطُّلُقَاءِ! تَخْدِيْرُكَ حَرَايِرُكَ وَ إِمَائِكَ، وَ سَوْفَكَ بَنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ سَبَايَا ...»

«هان ای زاده رهاشدگان! آیا این از عدالت و دادگری است که تو زنان و کنیزکان خود را در امنیّت و آسایش، در پس پرده بنشانی و آن گاه دختران ارجمند و آزاده پیامبر را در بند اسارت و بیداد، به این شهر و آن شهر بکشانی و در این کوی و آن برزن بگردانی؟»

امام سجّاد علیه السلام در برابر دژخیمی چون «عبید» جلوه ای دیگری از عزّت و آزادی را رقم زد:
«أُ بِالْقَتْلِ تُهْدِدُنِي يَا بَنَ مَرْجَانَةَ! أَمْ مَا عَلِمْتُ أَنَّ الْقَتْلَ لَنَا عَادَةٌ وَ كِرَامَتُنَا الشَّهَادَةُ!»
«هان ای پسر مرجانه! آیا مرا از بستن و کشتن می ترسانی؟ مگر هنوز نمی دانی که شهادت در راه حق، شیوه دلیرانه ماست و جان را در راه خدا و آزادی تقدیم داشتن مایه سرفرازی و کرامت ما! ما را از چه می ترسانی؟»
یا در آن شرایط حساس و پرخطر با فرصت سازی شگرفی در مرکز استبداد اموی رو به یزید می کند:
«أَنْشِدُكَ اللَّهَ يَا يَزِيدُ! مَا طَنُكَ بِرَسُولِ اللَّهِ لَوْ رَأَى عَلَيَ هَذِهِ الصَّفَةِ.»

«هان ای یزید! تو را به خدا اگر پیامبر خدا ما را این گونه در بند اسارت بنگرد، به پندار تو چه خواهد کرد؟»
یا بر سر سخنور سوداگر او می خروشد:

«وَيْلَكَ أَيُّهَا الْخَاطِبُ! إِشْتَرَيْتَ مَرْضَاةَ الْمَخْلُوقِ بِسَخَطِ الْخَالِقِ، فَتَبَوَّأَ مَقْعَدَكَ مِنَ النَّارِ.»
«هان ای خطیب! وای بر تو! خشنودیِ خاطر آفریدگان نیازمند و ناتوان را به خشم خدای توانا خریدی! اینک جایگاه تو در آتش شعله ور دوزخ است، پس خود را برای آن جا آماده ساز!»
آن گاه رو به یزید می کند:

«يَا يَزِيدُ! إِذْنٌ لِي حَتَّى أَصْعَدَ هَذِهِ الْأَعْوَادَ، فَأَتَكَلَّمَ بِكَلِمَاتٍ لِلَّهِ فِيهِنَّ رِضَا، وَ لِهَؤُلَاءِ الْجُلَسَاءِ فِيهِنَّ أَجْرٌ وَ ثَوَابٌ.»
«هان ای یزید! به من امکان بده تا برفراز این چوب ها بروم و سخنان درست و شایسته ای بگویم که هم خشنودی خدا و هدفمندی آفرینش در آن ها باشد و هم این مردم دربند، بهره ور شوند و به آگاهی و پاداشی پرشکوه برسند.»

به باور ما همه این ها نمودها و جلوه های عزّت و شکست ناپذیری عاشورا و ثمره دمیده شدن روح همّت و بزرگ منشی و شهامت بر کالبدها و تزریق خون کرامت بر رگ های جامعه و مردم بلازده و مساعد ساختن شرایط برای درخشش زینب و زین العابدین است.

جلوه های آزادی و شکست ناپذیری عاشورا در نگاه دانشمندان

نهضت عزّت آفرین عاشورا از آغاز تا انجام و تا همواره تاریخ، دانشگاه عزّت و صلابت و چشمه سار شکوه و آزادی است، و در منطق و پیام، موضع گیری و روشنگری، دیدار و خطبه، سند و نامه و هر پیک و سفیرش گوهر کمیاب عزّت و آزادی مورد نظر قرآن و پیامبر و همه آزادمنشان - از هر مذهب و تاریخی - موج می زند.
این دریافت، نه تنها دریافت و باور دوست و آشنا، بلکه هر پژوهشگر بی طرف و بیگانه و حتی مخالف نیز هست؛

برای نمونه:

1- دانشمند نامدار اهل سنت «ابن ابی الحدید» در این مورد نوشته است:

«سالار پرشکوه شکست ناپذیران روزگار و قهرمان کسانی که در برابر ذلت و تحقیر سر فرود نیاورده، و به عصرها و نسل ها درس جوانمردی و شرافت و مرگ پر افتخار را زیر سایه شمشیرهای آخته داد، و آن را بر سازش با بیداد و فریب برگزید، پدر یکتاپرستان گیتی حسین علیه السلام، فرزند رشید علی علیه السلام است. استبدادگران اموی به آن شخصیت تسخیرناپذیر و یارانش امان دادند، اما او بدان دلیل که نمی خواست در برابر ذلت و بیداد سر خم کند، و نیز بیم آن داشت که اگر با پذیرش امان نامه کشته هم نشود، ذلت بر او و دیگر آزادمنشان رهرو راهش از سوی «عبید» و دیگر خودکامگان سیاهکار و حقیر تحمیل گردد، مرگ پر عزت و افتخار را بر زندگی ذلیلانه برگزید.»

2- شاعر دانشمند «ابونصر سعدی» از سرایندگان نامدار قرن چهارم در وصف آزادی و عزتمندی حسین علیه

السلام از جمله چنین می سراید:

الْحُسَيْنُ الَّذِي رَأَى الْمَوْتَ فِي الْعِزِّ حَيَاةً وَالْعِيشَ فِي الذِّلِّ قَتْلًا ... (78)

«حسین علیه السلام همان کسی است که مرگ با عزت و آزادی را زندگی حقیقی می نگرست و زندگی باذلت و حقارت را مرگ.»

3- از «مصعب بن زبیر» آورده اند که وقتی «سکینه» دخت آزاده حسین علیه السلام و همسر ارجمند خویش را اندوه زده دید، گفت:

«لَمْ يَبْقِ أَبُوكَ لِابْنِ حُرَّةٍ عُذْرًا.» (79)

«پدرت حسین علیه السلام دیگر برای هیچ آزادمنش و آزادیخواهی عُذر سکوت و سازش با استبداد و ذلت را باقی نگذاشته است!»

4- نیز پس از فروپاشی یاران و همراهانش هنگامی که دید دیگر یار و یآوری ندارد، به خواندن این شعر حماسی پرداخت:

فَإِنَّ الْأُلَى بِالطَّفِّ مِنْ آلِ هَاشِمٍ تَأَسَّوْا فَاسْتَوْا لِلْكَرَامِ التَّأْسِيَا (80)

«آن پیشتازان راه آزادی و عدالت که در کرانه های فرات در برابر استبداد و تحمیل سرفروند نیاوردند، برای همه صاحبان عزت و شرف، نمونه و الگوی جاودانه ای به یادگار نهادند و به صورت آموزگار و مقتدای شکست ناپذیر برای همه آزادمنشان جلوه کردند.»

5- سراینده و دانشمند بزرگ «شیخ کاظم ارزی» که روزی با تعمق در جلوه ها و نمودهای عزت و آزادی عاشورا دگرگون شده بود، شعری سرود که یک بند آن این گونه است:

قَدْ غَيَّرَ الطَّغْنُ مِنْهُمْ كُلَّ جَارِحَةٍ إِلَّا الْمَكَارِمَ فِي أَمْنٍ مِنَ الْغَيْرِ ...

«نیزه های بیداد استبدادِ عنان گسیخته و بی مهار توانست همه اندام و اعضای پیکر آن آزادمنشان عدالت خواه را دگرگون سازد؛ اما اراده شکست ناپذیر و منش بزرگوارانه و مترقی و همت والای آنان را هر گز نتوانست تغییر دهد!»

هنوز سراینده این شعر، آن را برای کسی نخوانده بود که یکی از آشنایان او در عالم رؤیا ریحانه سرفراز پیامبر

فاطمه علیهاالسلام را دید که آن حضرت به او فرمود: برو و این سروده را از «شیخ کاظم ارزی» بگیر!

او از خواب بیدار شد و شگفت زده راه خانه شاعر را در پیش گرفت و با این که با او میانه خوبی نداشت به در خانه اش آمد و گفت: هان ای دوست عزیز! خوب بشنو ببین تو این شعر را سروده ای؟

قَدْ غَيَّرَ الطَّعْنُ مِنْهُمْ كُلَّ جَارِحَةٍ إِلَّا الْمَكَارِمَ فِي أَمْنٍ مِنَ الْغَيْرِ ...

او غرق در حیرت شد و پاسخ داد آری! اما هنوز آن را برای کسی نخوانده ام، تو را به خدا بگو تو از کجا خبر داری و آن را از کجا به دست آورده ای؟!

او گفت: من در عالم رؤیا فاطمه علیها السلام را دیدم و آن حضرت این شعر را برای من خواند و فرمود: برو این سروده را از «شیخ» بگیر! و من پس از این که از خواب بیدار شدم راه خانه تو را در پیش گرفتم. (81)

شکوه صلابت و آزادگی نهضت عزّت ساز عاشورا در نگاه دشمن

اسناد حماسه ساز عاشورا نشانگر این حقیقت است که حسین علیه السلام و یاران آزاده اش در گذر زمان در برابر استبدادی ددمنش و خون خوار و سپاهی دژخیم و بی شمار در بیابانی خشک و سوزان رو به رو شدند. دشمن هر آن چه در توان و امکان داشت بسیج کرد و با همه امکانات از جنگ روانی و بمباران دروغ و تحریف و کتمان حقایق و ترور شخص و هدف تا بستن آب بر روی کودکان و بیماران، خشونت و بی رحمی بی حد و مرز و کشتن و اسب تاختن بر بدن ها و شکنجه و مثله کردن ها و با آنچه در تصور نمی گنجد کوشید تا نهضت آزادی خواهانه و ذلّت ستیز عاشورا را به پذیرش تسلیم و تحقیر و رأی دادن به مدیریت به سبک استبدادی و امضای اسارت مردم مجبور سازد، اما سرانجام در برابر اراده شکست ناپذیر حسین علیه السلام جز شکست و رسوایی ابدی چیزی ندروید!

این حقیقت درخشان حتی در گزارش و سخنان دشمن نیز آمده است؛ به عنوان نمونه:

1- «حُمید بن مسلم» از گزارشگران رویداد عاشورا در وصف شکوه و شکست ناپذیری پیشوای آن می گوید:

«فَوَاللَّهِ لَقَدْ شَغَلَنِي نُورُ وَجْهِهِ وَ جَمَالُ هَيْبَتِهِ عَنِ الْفِكْرَةِ فِي قَتْلِهِ.» (82)

«به خدای سوگند که فروغ فروزان سیمای حسین و جمال و هیبت او به گونه ای مرا مجذوب و واله ساخته بود که اندیشه کشتن او را از یاد بردم!» (83)

2- پس از رویداد جانسوز عاشورا، یکی از منتقدان، برخی از سپاه شوم اموی را نکوهش کرد که ننگ و نفرین بر شما! چگونه فرزندان پیامبر را آن گونه ناجوانمردانه قتل عام کردید؟ او پاسخ داد:

«دوست من! بیهوده سخن مگو! اگر تو نیز آن روز آنچه را ما با آن روبه رو شدیم می دیدی، جز جنایت و بیدادی که از ما سر زد از تو سر نمی زد؛ چرا که ما با گروهی کم شمار رو به رو شدیم که دست هایشان بر قبضه شمشیر بود و شیرآسا از هر سو، جنگاوران و رزمندگان را به خاک هلاک می افکندند و خود را بی هیچ هراسی به دریای مرگ می زدند! آنان مردمی بودند که نه در برابر ثروت و مقام سر فرود می آوردند و نه امان و امان نامه و نه زور و خشونت و مرگ! چیزی نمی توانست میان آنان و مرگ هدفدار یا چیرگی بر حکومت مانع شود و اگر ما اندکی در برابر آن اراده های مصمم و شکست ناپذیر کوتاه می آمدیم جان همه سپاه اموی را می گرفتند! با این وصف ای بی مادر! ما تیره بختان چه می توانستیم انجام دهیم؟» (84)

3- پس از ورود کاروان اسیران به کاخ پوشالی «عبید» در کوفه، او بر آن شد تا با تحریف و دجالگری، ننگ کشتار پیشوای آزادی و یاران آزادی خواه او را از دامان خود و رژیم خودکامه اموی بزداید و کار را به تقدیر و خواست خدا نسبت دهد، که امام سجاد علیه السلام با این که جسم نازنینش در بند بود، با به هیچ انگاشتن خشونت و بیداد حاکم، لب به بیان حقیقت گشود و روشنگری کرد که آنان را نه خدا، که سپاه استبداد قتل عام کرد!

این جا بود که آتش کینه و خشم «عبید» از منطق ستم ستیز و روح تسخیرناپذیر نهضت عاشورا زبانه کشید و نعره برآورد که تو هنوز هم جرأت و جسارت آن را داری که در تالار کاخ من، هر چه گویم، پاسخ دهی و از برنامه و راه و رسم پدرت دفاع کنی؟!

بدین سان خشن ترین دژخیم استبداد لب به عزّت و شکست ناپذیری نهضت عاشورا گشود و به واماندگی و شکست خشونت و استبداد، اعتراف کرد.

4- هنگامی که پیشوای آزادی گام به میدان دفاع نهاد، پس از روزها تشنگی و تلاش و بدرقه دردناک یاران راه و تحمل آن شرایط دشوار محاصره و پیکار نابرابر، طبق روال عادی باید خسته و تسلیم پذیر و دارای روحیه ای درهم شکسته باشد و در برابر ده ها هزار نفر دست ها را به نشان تسلیم بالا برد، اما شگفتا! که وقتی سپاه استبداد با او رو به رو شد، شهامت و شجاعت و قدرتی را در برابر خود یافت که هرگز تصور نمی کرد! هر کس به انگیزه شرارت پیش رفت، لحظه ای مهلت نیافت؛ از این رو «عمر بن سعد» فریاد کشید: مادرهایتان در مرگتان بگریند، می دانید به جنگ چه کسی رفته اید؟ این فرزند بزرگ ترین قهرمان اسلام و کشنده عرب است؛ «هَذَا ابْنُ قَتَالِ الْعَرَبِ». (85)

بدین سان به شکوه و شکست ناپذیری آن حضرت اعتراف کرد.

5- «شمر»، خشن ترین فرمانده سپاه استبداد در اعتراف به آزادی و شکست ناپذیری حسین علیه السلام گفت: به خدای سوگند که او روح تسخیرناپذیر پدرش علی را در کالبد دارد. (86)

بدین سان نهضت عاشورا نه تنهادر منطق و منش، سربلند و سرفراز درخشید که در جهاد و دفاع نیز شکست ناپذیر شد.

نتیجه گیری

با بازنگری و جمع بندی آنچه آمد، به این نتیجه می رسیم:

- 1- عزّت نفس و کرامت روح و رفتار بزرگووارانه از بنیادی ترین دهش های اسلام به انسان، و از هدف های بزرگ تربیتی پیامبران و از ویژگی های ارجدار اخلاقی و انسانی است.
- 2- این ویژگی اوج بخش در رشد و بالندگی انسان، و قانون گرایی و سلامت فرد و جامعه و مدیریت آن نقش معجزه آسایی دارد؛ چرا که اگر انسان به گوهر کمیاب عزّت و بزرگ منشی و میوه های دل انگیز آن دست یافت و از بلای ذلّت و احساس پوچی و یابزرگ پنداری و خودکامگی و ره آورد ویرانگر آن رها شد، تنها سر بندگی در برابر خدا - که سرچشمه عزّت و توانایی و زیبایی است - فروود می آورد و در برابر غیر او، سربلند و استوار و شکست ناپذیر می ایستد و زمامدار خود و فراتر از خود می شود. چنین فرد و جامعه ای، نه تاریک اندیشی و ستم و تباهی را بر می تابد و نه به دیگران روا می دارد؛ چه که پیش از هر چیز خود را عزیزتر و برتر از این حقارت ها و تباهی ها می نگرد و می یابد.
- 3- نهضت عدالت خواهانه عاشورا، دارای ابعاد گوناگون و آموزه های ارزشمندی برای زندگی سرشار از عزّت و آزادی است. این حرکت سترگ با این وصف که از آغازین روزهای شکل گیری تاکنون با الهام از بینش و منطق حسین علیه السلام و طلایه داران راه او، مورد پژوهش قرار گرفته و هزاران کتاب و مقاله در تحلیل آن نگارش یافته، باز هم گاه به بُعدی از آن می توان راه یافت که اندیشه ها به آن راه نجسته است. موضوع «جلوه های عزّت و شکست ناپذیری عاشورا بر اساس آموزه های قرآن» یکی از آن مفاهیم جالب است.

4- اگر این نهضت عزّت طلبانه و ذلّت ستیز، در ابعاد گوناگون مورد پژوهش دقیق و همه جانبه قرار گیرد، از همان جرّقه های آغازین نفی بیعت خواهی زورمدارانه از سوی پیشوای آزادی تا نپذیرفتن پیشنهاد همکاری با استبداد، سکوت و کنار آمدن با آن، دورافکندن امان و امان نامه ها، به هیچ انگاشتن فشارها و تهدیدها، محتوای نامه های روشنگر، خطبه های شعور آفرین، موضع گیری های حماسه ساز، دیدارها و اتمام حجت ها، تا لحظه لحظه رشد و شکوفایی و اوج آن در روز عاشورا و شهادت حسین علیه السلام، و تا طنین تلاوت قرآن سر سرفراز او بر فراز نیزه و در کاخ بیداد و پیام رسانی کاروان اسیران آزادی بخش و بازگشت پیروزمندانه آنان به کرانه های گلگون فرات و ...، سراسر عزّت آفرین و افتخار انگیز و ستم ستیز و عدالت خواهانه است.

5- از سوی دیگر نگرش به تمامی اسناد عاشورا نشانگر آن است که این نهضت عزّت خواهانه از آغاز تا ادامه کار همواره و همه جا از قرآن و سیره و منش پیامبر سرچشمه گرفته و پیشوا و یاران و سفیران و پیام رسانان آن همواره در اندیشه و منطق، منش و موضع گیری، برنامه ریزی و نتیجه خواهی، قرآن را مشعل راه قرار داده اند.

6- از شاهکارهای سترگ حسین علیه السلام این بود که شخصیت عزّت خواه و منش آزادی طلب و روح و اندیشه استقلال جوی پروردگان قرآن و پیامبر را - که زیر فشار استبداد دیرپا نابود شده و کار فریب و سرکوب و تحمیل ذلّت به جایی رسیده بود، که اگر یکی از کنیزکان دربار اموی را هم نامزد رهبری می کردند، با او بیعت می شد - با روشنگری فکری و شورانگیزی و حماسه سازی والگودهی عینی و عملی خویش، زنده و بالنده و پرتراوت ساخت. به مردم ذلّت زده و تحقیر شده و مقهور خشونت و استبداد، جرأت بخشید تا خود را انسان و صاحب حرمت و کرامت بنگرند، خود را به سان حاکمان و مدیران جامعه، دارای حقوق و آزادی و امنیت متقابل بخواهند، و به خود جسارت و شهامت اندیشه و مقایسه و سنجش و گزینش و نفی آزادانه بدهند.

7- سرانجام این که عاشورا به مفهوم حقیقی، نه تحریف شده آن، روح همّت و آزادگی در کالبدها دمید، خون شهامت و شجاعت و شکست ناپذیری و ایمان و عدالت بر بوستان جان ها تزریق کرد و با افروزش شعله های حیات و حرکت در جنبش ها و نهضت های اصلاحی و انسانی و سلب امنیت از ستمکاران و خودکامگان راه رسوایی و نابودی استبداد را تا همواره تاریخ و تضمین کرامت و حقوق انسان گشود، تا کدامین جامعه آن درس ها را آن گونه که باید فرا گیرد.

پی نوشت ها :

- 1- سوره فصلت (41) آیه 41.
- 2- الرائد، ج 2، ص 1183 واژه «عزّت».
- 3- منجد الطلاب، واژه «عزّت».
- 4- مفردات الفاظ القرآن، راغب اصفهانی، واژه «عزّت»، ص 344.
- 5- سوره یوسف (12) آیه 88؛ سوره فصلت (41) آیه 41؛ سوره نمل (27) آیه 34.
- 6- گفتنی است که واژه «عزیز» یکی از صفات خداست، و در قرآن، فراتر از 92 بار، ذات بی همتای او با این صفت یاد شده و این واژه در این مورد به کار رفته است.
- 7- سوره مائده (5) آیه 54.
- 8- سوره کهف (18) آیه 34؛ سوره منافقون (62) آیه 8.

9- سوره ص (38) آیه 23.

10- سوره نساء (4) آیه 139؛ سوره یونس (10) آیه 65؛ سوره صافات (37) آیه 180؛ سوره ص (38) آیه 82؛

سوره شعراء (26) آیه 26؛ سوره فاطر (35) آیه 10؛ سوره مریم (19) آیه 81.

11- سوره توبه (9) آیه 128.

12- سوره هود (11) آیه 92.

13- سوره ص (38) آیه 2؛ سوره بقره (2) آیه 206.

14. میزان الحکمة، ج 6، 290.

15- همان.

16- همان.

17- همان.

18- این عوامل عزّت ساز، هر کدام از منطق و منش جالب او دریافت می شود، که در ادامه بحث به تدریج به آن ها می رسیم.

19- مثير الأحزان، ص 24؛ لهوف، ص 97؛ وقعة الطّف لأبی مخنف، ص 75.

20- تاریخ طبری، ج 7، ص 34؛ کامل ابن اثیر، ج 4، ص 74.

21- مثير الأحزان، ص 24؛ لهوف، ص 98.

22- مثير الأحزان، ص 25؛ لهوف، ص 99.

23- سوره احزاب (33) آیه 33.

24- الفتوح، ابن اعثم، ج 5، ص 24.

25- سوره قصص (28) آیه 21.

26- وقعة الطّف، ص 76؛ مقتل خوارزمی، ج 1، ص 190.

27- وقعة الطّف، ص 87؛ مقتل خوارزمی، ج 1، ص 190؛ ارشاد مفید، ص 202؛ تاریخ طبری، ج 7، ص 222.

28- سوره قصص (28) آیه 21.

29- مقتل خوارزمی، ج 1، ص 190؛ ارشاد مفید، ص 202؛ تاریخ طبری، ج 7، ص 222.

30- درست به سان رژیم فرعون که به بهانه دفاع از دین و وطن و امنیت ملی، به آن فجایع دهشتناک دست می

زد. سوره غافر (40) آیات 23 - 27.

31- لهوف، ص 23.

32- مثير الأحزان، ص 27؛ تاریخ طبری، ج 7، ص 241.

33- بحارالانوار، ج 44، ص 335؛ مقتل خوارزمی، ج 1، ص 195؛ ارشاد مفید، ص 204؛ تاریخ طبری، ج 7، ص

235؛ در رواق چشم های اشکبار، ص 64.

34- لهوف، ص 101.

35- مثير الأحزان، ص 41؛ لهوف، ص 102.

36- نهج البلاغه، خطبه 3.

37- تاریخ طبری، ج 7، ص 300؛ مقتل الحسین، مقرّم، ص 218.

38- مقتل خوارزمی، ج 1، ص 188.

- 39- مقتل ابی مخنف، ص 15.
- 40- سوره نساء (4) آیه 76؛ سوره بقره (2) آیه 216.
- 41- تاریخ طبری، ج 7، ص 280؛ انساب الأشراف، ج 3، ص 164.
- 42- ارشاد، ص 123.
- 43- مثير الأحزان، ص 52؛ مقتل الحسين، امين، ص 85.
- 44- احقاق الحق، ج 11، ص 600.
- 45- تاریخ طبری، ج 7، ص 300؛ مقتل الحسين مقرر، ص 218.
- 46- وقعة الطف، ص 172؛ تاریخ طبری، ج 5، ص 403؛ انساب الأشراف، ج 3، ص 170.
- 47- کامل ابن اثیر، ج 3، ص 270.
- 48- لهوف، ص 138؛ مثيرالأحزان، ص 44.
- 49- بحارالانوار، ج 44، ص 383؛ ناسخ التواریخ، حالات سید الشهداء، ج 2، ص 178.
- 50- این منطق ددمنشانه استبداد، اینک منطق پرجاذبه و منش بشردوستانه حسین علیه السلام را در این مورد بنگرید تا حضيض ذلت و فرومایگی استبداد، و اوج عزّت و بزرگ منشی نهضت آزادی خواهانه عاشورا را ببینید: هنگامی که سپاه «حرّ» به کاروان حسین علیه السلام رسید، در آن بیابان سوزان، خود و مرکب هایشان از تشنگی می سوختند و هر چه می جستند آب نمی یافتند. آن حضرت به یاران دستور داد تا آنان و مرکب هایشان را سیراب کردند. شگفت انگیزتر این که «علی محاربی» یکی از سپاه دشمن می گوید: من آخرین نفر بودم که رسیدم و آب خواستم. آن حضرت هنگامی که من و مرکبم را از فشار تشنگی به آن حال نگریست، با مهری وصف ناپذیر فرمود: برادر زاده! شترت را بخوابان، و دهان مشک را بر گردان و هر چه می خواهی بنوش! من نتوانستم، خود آن بزرگوار پیش آمد و دهان مشک را به من داد تا آب نوشیدم! بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا! قمقام، ص 350.
- 51- سوره دخان (44) آیه 20.
- 52- سوره غافر (40) آیه 27.
- 53- الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج 4، ص 26؛ انساب الأشراف، ج 3، ص 188؛ سمو المعنی، ص 120.
- 54- لهوف، ص 156؛ مثير الأحزان، ص 55.
- 55- مثير الأحزان، ص 55؛ تحف العقول، ص 174.
- 56- سوره یونس (10) آیه 71.
- 57- سوره هود (11) آیه 56.
- 58- سوره ممتحنه (60) آیه 4.
- 59- لهوف، ص 158؛ مثير الأحزان، ص 58.
- 60- مقتل خوارزمی، ج 2، ص 33.
- 61- ارشاد مفید، ص 230؛ بحارالانوار، ج 45، ص 121؛ ریاض الأحزان، ص 55.
- 62- سوره کهف (18) آیات 9 - 16.
- 63- سوره شعراء (26) آیه 227.
- 64- اگر آیاتی را که آن حضرت و خاندان و یارانش از مدینه تا بازگشت دگرباره به آن به مناسبت های گوناگون

تلاوت کرده و از قرآن نور گرفته اند گردآوری، دسته بندی و تحلیل شود، افزون بر این که در ابعاد گوناگون الهام بخش و راهنمای جالبی خواهد بود، نشان می دهد که حسین علیه السلام با عملکرد درخشان خویش، برنامه قرآن را ارائه فرموده و یا عملکرد عدالت خواهانه و عزّت ساز خود را از قرآن گرفته است.

65- سوره فتح (48) آیه 29.

66- پرتوی از عظمت حسین علیه السلام ، ص 429.

67- تاریخ طبری، ج 7، ص 300؛ مقتل الحسین مقررّ، ص 218.

68- همان، ص 447.

69- لهوف، ص 131.

70- در رواق چشم های اشکبار، ص 175.

71- همان، ص 178.

72- لهوف، ص 150.

73- لهوف، ص 152.

74- لهوف، ص 120.

75- الشهيد مسلم بن عقیل، ص 156.

76- نهج البلاغه، خطبه 206.

77- مثیرالأحزان، ص 49؛ لهوف، ص 141.

78- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 3، ص 245.

79- پرتوی از عظمت حسین علیه السلام ، ص 429.

80- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 3، ص 248.

81- از مدینه تا کربلا، ص 206.

82- قصّه کربلا، ص 449.

83- آنان که به چشم خویش دیدند تو رارفتند و به پای دل رسیدند تو را

و آن کوردلان که بر دلت تیر زدند دیدند تو را ولی ندیدند تو را!

84- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 3، ص 263.

85- بحارالانوار، ج 45، ص 50.

86- بحارالانوار، ج 45، ص 50.